

## قانون توارث زوجین

### از دیدگاه قرآن کریم

○ خالد غفوری\*

چکیده

این مقاله به بحث پیرامون توارث زوجین براساس آیه ۱۲ سوره نساء که متضمن تشریح قانون توارث میان زوجین است می پردازد. ابتدا پس از ذکر مقدمه، توضیحی کوتاه پیرامون آیه آمده است و پس از آن، به فلسفه تشریح توارث که در آیه ذکر شده و روایات مربوط به شأن نزول آیه اشاره شده و تأملاتی پیرامون برخی از آنها آمده است، سپس مفردات و الفاظ آیه از جهت اعراب، لغت و فن بلاغت، مورد بررسی قرار گرفته. آن گاه، مباحث اصلی مقاله که همان مدلول های تشریحی آیه است، در قالب پانزده بحث ارائه شده است.

کلید واژگان: زوج، زوجه، ولد، ارث، موجبات ارث، سهام ارث.

\* سطح چهار حوزه علمیه قم.

قرآن کریم به قوانین و احکام مربوط به ارث، عنایت ویژه‌ای دارد، یک بار به شکل اجمالی به بیان مسایل ارث پرداخته و یک بار به شکل مفصل، متعرض حالات مختلف وارثان و ذکر سهام شده است.

هدف از این نوشتار، استفاده از قرآن کریم به عنوان اصلی‌ترین مصدر شریعت، برای دست یافتن به پاسخی در رابطه با موضوع توارث میان زوجین است که باعث احیای فقه قرآن و نشان دادن نقش آن در استدلال‌های فقهی و کمک به تدوین قوانین در این موضوع خواهد شد؛ بنابراین هدف اصلی این رساله، بحثی فقهی و استدلالی است نه فتوایی؛ هر چند ممکن است نتیجه برخی از مباحث، تأسیس فتوایی نیز باشد. تذکر این مطلب از این جهت ضروری است که باید در مقام فتوا تمامی ادله به صورت کامل بررسی شود و نمی‌توان تنها به بررسی بخشی از آن اکتفا کرد؛ زیرا در این صورت فرآیند استنباط، ناقص و فاقد ارزش علمی و عملی خواهد بود.

#### بررسی آیه

وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِن لَّمْ يَكُن لَّهُنَّ وَكْدٌ فَإِن كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمْ الرِّبْعُ مِمَّا تَرَكَنَّ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يوصِينَ بِهَا أَوْ دِينَ وَلَهُنَّ الرِّبْعُ مِمَّا تَرَكَتُمْ إِن لَّمْ يَكُن لَكُمْ وَلَدٌ فَإِن كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثَّمَنُ مِمَّا تَرَكَتُمْ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تَوْصُونَ بِهَا أَوْ دِينَ ...؛<sup>۱</sup> قال جامع علوم السان

سهم ارث شما مردان از ترکه همسرانتان نصف است در صورتی که آنها فرزندی نداشته باشند و اگر فرزند داشته باشند، یک چهارم خواهد بود، پس از خارج کردن وصایایی که به آن وصیت کرده‌اند و بدهی آنها. و سهم ارث

۱. نساء، آیه ۱۲.

همسران یک چهارم ترکه شوهران است اگر دارای فرزند نباشید و چنانکه فرزند داشته باشید یک هشتم خواهد بود، پس از ادای وصایایی که به آن وصیت کرده‌اید و بدهی شما ... .

نکته اول: بیان اجمالی آیه

۱. این آیه مشتمل بر دو بخش است: بخش اول، احکام ارث زوجین و بخش دوم، احکام کلالة امی است.
۲. پس از آنکه خداوند در آیه قبلی (آیه ۱۱ از سوره نساء)، موجب اول ارث را که همان نسب و خویشاوندی است، ذکر کرد و آنچه را که به طبقه اول ارث مربوط است؛ یعنی سهم فرزندان و والدین و برخی احکام همچون حجب برادران را بیان کرد، در این آیه به بیان موجب «سببی» ارث می‌پردازد. آیه به صراحت بیان می‌کند که هر یک از زوجین، در تمامی حالات از دیگری ارث می‌برد و برای هر یک از آن دو، دو سهم است، سهم اعلی و سهم ادنی. سهم اعلای زوج، نصف و سهم ادنای او یک چهارم است و سهم اعلای زوجه، یک چهارم و سهم ادنای او یک هشتم است. وجود فرزند مانع از سهم اعلای ارث هر یک از زوجین است، بنابراین، مجموع صور ارث زوجین، چهار صورت است که دو صورت مربوط به زوج و دو صورت مربوط به زوجه است و احکام هر کدام در آیه به تفصیل بیان شده است.
۳. زوج و زوجه، هر یک پس از ادای دیون و انجام وصایای مالی دیگری، در هر چهار صورت از یکدیگر ارث می‌برند.
۴. در ادامه آیه و در بخش دوم آن به پاره‌ای از احکام طبقه دوم که همان برادران و اجداد هستند پرداخته شده است، مراد آیه، بیان حکم برادران و خواهران مادری (کلالة مادری) است. همچنین در آیه بیان شده که وصیت در صورتی نافذ و

مقدم بر ارث است که موجب ضرر به ورثه نباشد، چنانکه محتمل است چنین قیدی شامل دین و دیگر موارد ارث نیز بشود.

۵. لازم است به دو مطلب نیز اشاره شود:

الف: آیه بیان احکام را با تأکید بر این مطلب به پایان می برد که این احکام از جانب خداوند دانا به مصالح بندگان و آگاه از خواسته ها و نیت هایشان، تشریح شده است.

ب: در این آیه و آیات بعد از آن که ارتباط کامل با آن دارند بر امتثال احکام و حدود خداوند تأکید شده و از عصیان در برابر آنها تحذیر شده است.

نکته دوم: فلسفه تشریح

خداوند احکام بسیاری را در این آیه تشریح کرده که به برخی از وجوه حکمت آن اشاره می کنیم:

۱. قرآن کریم در نظام ارث، اهمیت زیادی برای زوجیت قائل شده است، از جمله:

۱-۱. قرآن، زوجیت را یکی از اسباب موجب ارث قرار داده است و بدین طریق برای آن احترام و جایگاه زوجیت را پاس داشته است.

۲-۱. آن را، هم رتبه با نسب قرارداد در حالی که دیگر اسباب را در تمامی طبقات، پس از نسب دانسته است.

۳-۱. آن را با تمامی طبقات ارث نسبی جمع کرده، در حالی که در نسب، برخی حاجب و مانع دیگری می شوند و طبقه سابق، حاجب طبقه بعدی است. به عبارت دیگر، زوجیت بر طبقاتی از نسب که محجوب هستند، مقدم داشته شده است.

۴-۱. ارث زوجیت را فریضه - سهم مقرر در کتاب - قرار داده و برای آن دو

حالت اعلی و ادنی ذکر کرده و در هر دو صورت، سهم قابل اعتنایی را برای آن تخصیص داده و به این شکل، سهم زوجیت را در همه حالات تضمین کرده است. ۵-۱. در همه حالات، سهم زوجیت را از نقصان حفظ کرده و در حالات تراحم سهام فرایض، نقصان بر غیرزوجین وارد شده است. این به حسب دیدگاه مکتب امامیه و برداشت آنان از نص قرآن است. اما بنابر دیدگاه سایر مذاهب، زوجیت مانند دیگر فروض است که به نسبت سهمشان، نقصان بر آنها وارد می شود که «عول» نامیده می شود.

۲. قرآن، میان سهم زوج و زوجه تفاوت قائل شده و سهم زوج را دو برابر زوجه قرار داده است؛ یعنی سهم زوج را نصف و یک چهارم قرار داده و سهم زوجه را یک چهارم و یک هشتم. این تفاوت در صورتی که در ضمن نظام عمومی تشریح قرآن لحاظ شود، عادلانه است؛ چون به حسب نظام تشریحی قرآن، مسئولیت اقتصادی و اجتماعی شوهر، به ویژه در قبال زوجه اش مضاعف است، در حالی که بر زوجه هیچ گونه بار مالی را در برابر شوهرش و دیگری تحمیل نکرده است. این مطلب را امامان اهل بیت علیهم السلام در روایاتی بیان کرده اند؛ از جمله روایتی از حضرت رضا(ع) نقل شده است که می فرماید:

ان المرأة إذا تزوجت اخذت - یعنی المهر - والرجل يعطى فلذلك وفر على الرجل ولأن الأنثى في عيال الذکر ان احتاجت و عليه ان يعولها و عليه نفقتها و ليس على المرأة ان تعول الرجل ولا تؤخذ بنفقتها ان احتاج فوفر على الرجل لذلك و ذلك قوله تعالى «الرجال قوامون على النساء».<sup>۲</sup>

هنگامی که زن ازدواج می کند، (مهریه) می گیرد و مرد (مهریه) می دهد. به همین سبب، برای مرد (سهم ارث) بیشتری قرار داده شده است، و نیز به

۲. علل الشرایع، ج ۲، ص ۲۵۷؛ وسائل الشیعه، ج ۲۶، ص ۹۵، باب ۲ از ابواب میراث الابوين و الاولاد، ح ۴، و ص ۹۳-۹۴، ح ۱ و ۳؛ الکافی، ج ۷، ص ۸۵، ح ۲.

سبب آنکه زن اگر نیازمند باشد، عیال (نان خور) مرد است و بر مرد واجب است که او را تحت تکفل خودش قرار دهد و نفقه او را بپردازد و از طرفی بر زن واجب نیست که مرد را تحت تکفل قرار دهد و زن حتی در صورت نیازمندبودن مرد، مسئول نفقه او نیست به همین سبب، (سهم ارث) مرد بیشتر قرار داده شده است و این است معنای قول خداوند که می فرماید: «الرجال قوامون على النساء».

نکته سوم: مدلول تشریحی

بحث اول: طبق نص صریح آیه کریمه «ولکم نصف ما ترک ازواجکم»، زوجیت موجب ارث و سبب توارث میان زوجین است.

۱- ۱: قوام زوجیت از نظر عرف به عقد ازدواج است و با منتفی شدن عقد، منتفی می شود. مراد از عقد در اینجا - حتی بر این مبنا که الفاظ معاملات برای اعم از صحیح و فاسد وضع شده باشد - عقد صحیح است؛ چون عنوانی که در آیه وارد شده، عقد و یا نکاح نیست تا به حسب اختلاف مبانی در صحیح و اعم، مورد اختلاف باشد، بلکه عنوان زوجیت در آیه آمده است.

زوجیت که از تعبیر «ازواجکم» برگرفته شده اثر و نتیجه ای است که مترتب بر عقد ازدواج صحیح است، نه فاسد. بنابراین، میان دو نفری که رابطه نکاح وجود ندارد، ارث منتفی است، خواه علاقه زوجیت پیشتر وجود داشته و برداشته شده باشد و یا از ابتدا وجود نداشته باشد، مانند:

الف: وطی به شبهه: از نظر شارع، وطی به شبهه، موجب حد نیست، خواه بدون عقد و یا پس از عقد فاسد صورت گرفته باشد؛ چون وقوع عقد فاسد به سبب عدم تأثیر آن در صدق عنوان زوجیت، در حکم عدم است، هر چند وجود شبهه از جهات دیگری همچون برداشته شدن گناه و رفع حد شرعی دارای اثر است.

ب: وقوع طلاق بائن: وقوع هر یک از انواع طلاق بائن، خواه با عده یا بدون آن، موجب نفی ارث است؛ چون ملاک در توارث، صدق عنوان زوجیت است که به سبب طلاق و منتفی شدن ازدواج، مرتفع شده است و دایر مدار عده و مانند آن نیست. بنابراین، زنی که سه طلاقه شده، زن مطلقه‌ای که با او آمیزش صورت نگرفته، مطلقه یا نسه و مطلقه به طلاق خلع و مبارات، از شوهرش ارث نمی‌برد؛ زیرا زوجیت میان آنها منتفی است و عنوان زوج و زوجه بر آنها صدق نمی‌کند.<sup>۳</sup>

ج: فسخ عقد نکاح: با فسخ عقد نکاح، ارث نیز مرتفع می‌شود.<sup>۴</sup>

۱-۲. شارع بر برخی از عقود همچون عقد نکاح غیر مسلمانان رابه رسمیت شناخته و احکام زوجیت را بر آن مترتب می‌داند، هر چند ممکن است عقد آنان از نظر شارع فاسد باشد. در این موارد، شارع دایره زوجیت را توسعه داده و ازدواج هر قومی را محترم شمرده و بر اهل هر آیینی، آنچه را جایز و حلال بدانند، جایز دانسته.<sup>۵</sup> و بر ازدواج آنان، آثاری همچون زوجیت و نسب و مانند آن را مترتب می‌کند. بنابراین، هر کس از نظر شارع، زوج و زوجه محسوب شود، موضوع حکم ارث خواهد بود؛ در نتیجه اگر اهل کتاب در دعوی خودشان، به محکمه اسلامی مراجعه کنند، براساس آیه قرآن در مورد ارث زوجین، میان آنها حکم خواهد شد.

۳. جواهر الکلام، ج ۳۹، ص ۱۹۷.

۴. همان، ص ۱۹۶-۱۹۸.

۵. وسائل الشیعه، ج ۲۶، ص ۳۱۹، باب ۳ از ابواب میراث المجوس، ح ۱.

از عبدالله بن سنان نیز روایت شده که فردی نزد امام صادق (ع) مجوسی را قذف کرد، امام فرمود: ساکت باش (صه). آن مرد گفت او با مادر و خواهرش ازدواج می‌کند، حضرت فرمود: در دین آنان چنین عملی ازدواج محسوب می‌شود: وسائل الشیعه، ج ۲۶، ص ۳۱۹، باب ۲ از ابواب میراث المجوس، ح ۱.

۱-۳. همانطور که شارع می تواند فقط موارد ثبوت زوجیت حقیقی را ملاک ارث قرار دهد، همچنین می تواند در موضوع زوجیت توسعه دهد تا موارد حکمی و اعتباری را نیز شامل شود، چنانکه در روایات، مطلقه رجعیه در حکم زوجه شمرده شده است که به بحث آن اشاره خواهد شد.

۱-۴. شارع می تواند دایره حکم توارث را تعیین کند و در مواردی علی رغم آنکه زوجیت صادق است، آن را از قانون توارث زوجین استثنا کند؛ چنانکه در ازدواج موقت و یا در مواردی که یکی از موانع ارث وجود دارد چنین است.

۱-۵. توارث دایر مدار زوجیت است؛ بنابراین، حتی در زمانی که خیار فسخ نکاح وجود دارد، زوجیت متزلزل است و با مرگ یکی از زوجین توارث ثابت خواهد بود. وصف متزلزل نیز نافی عنوان زوجیت نیست، چنانکه در مطلقه رجعیه علی رغم آنکه زوجیت متزلزل است، حکم به زوجیت و ارث می شود. وجه متزلزل بودن زوجیت در مطلقه رجعیه این است که زوجیت ممکن است با رجوع زوج در ایام عدّه، مستقر شود و این احتمال نیز می رود که با عدم رجوع، مرتفع شود.<sup>۶</sup>

۱-۶. هرگاه ولی شرعی، فرد قاصر را - همچون صغیر و مجنون - تزویج کند، عقد صحیح است و زوجیت محقق می شود، بنابراین، توارث به سبب اطلاق آیه، میان آنان نیز برقرار خواهد بود که به برخی از مصادیق آن در ضمن چند صورت اشاره می کنیم:

۱-۶-۱. هرگاه پدر و یا جد پدری، پسر و دختر صغیر را به کفو و همتای خودشان به مهر المثل تزویج کند، به سبب صحت عقد و استقرار آن، توارث بر آن مترتب خواهد بود، بلکه اگر ازدواج را متزلزل بدانیم و حق خیار فسخ را برای پسر و دختر صغیر و یا برای خصوص پسر پس از بلوغ قائل شویم نیز توارث میان آنها

۶. جواهر الکلام، ج ۳۹، ص ۲۰۱-۲۰۲.



خواهد بود؛ چون تزلزل زوجیت پس از شمول اطلاقات، مانع از ارث نمی شود.  
 ۲-۶-۱. هرگاه فردی، غیر از پدر و جد پدری، پسر و دختر صغیر را تزویج کند، عقد فضولی است و متوقف بر رضایت آن دو پس از بلوغ خواهد بود. بنابراین این اگر پس از بلوغ به ازدواج راضی باشند، به سبب صحت عقد، توارث میان آنان خواهد بود و در صورتی که هر دو و یا یکی از آن دو ازدواج را رد کند، به سبب بطلان عقد، توارثی نخواهد بود.

۳-۶-۱. هرگاه شخص فضولی، پسر و دختر صغیر را تزویج کند و آن دو و یا یکی از آنها قبل از بلوغ بمیرد، توارثی میان آنها نخواهد بود.

۴-۶-۱. هرگاه شخص فضولی، پسر و دختر صغیر را تزویج کند و یکی از آن دو بالغ شود و عقد را اجازه دهد و دیگری قبل از بلوغ بمیرد، عقد باطل است؛ چون صحت عقد متوقف بر رضایت هر دو است. بنابراین، رضایت یکی از آن دو در صحت و نفوذ عقد کافی نیست؛ در نتیجه، زوجیت محقق نمی شود و ارث هم منتفی است.

۵-۶-۱. هرگاه شخص فضولی، پسر و دختر صغیر را تزویج کند و یکی از آن دو بالغ شود و عقد را اجازه دهد و پس از آن فوت کند، سهم ارث دیگری که زنده است از ترکه میت کنار گذاشته می شود؛ و اگر فردی که زنده است بالغ شد و عقد را رد کرد عقد باطل خواهد بود، توارثی هم میان آنها نخواهد بود و اگر عقد را اجازه دهد عقد صحیح خواهد بود و مقتضای اطلاق، ثبوت ارث است. اما در برخی روایات وارد شده است که ارث بردن فرد زنده، متوقف بر این است که قسم یاد کند که علت رضایتش به ازدواج، رغبت به میراث نبوده است. در صحیح ابی عیبه حذاء روایت شده است:

سألت أبا جعفر (ع) عن غلام وجارية زواجهما وليان لهما و هما غير مدركين، قال: فقال: النكاح جائز، أيهما أدرك كان له الخيار فإن ما تا قبل أن

یدرکا فلامیراث بینهما ولامهر إلا ان یكونا قد أدركا ورضیا، قلت: فإن أدرك  
 احدهما قبل الآخر؟ قال: یجوز ذلك علیه إن هو رضي، قلت: فان كان  
 الرجل الذي أدرك قبل الجارية ورضي النكاح ثم مات قبل أن تدرك الجارية  
 أثرته؟ قال: نعم، یعزل میراثها منه حتی تدرك وتحلف بالله ما دعاها إلى أخذ  
 المیراث إلا رضاهما بالتزویج ثم یدفع إليها المیراث و نصف المهر. قلت: فان  
 ماتت الجارية و لم تكن أدركت أیرثها الزوج المدرك؟ قال: لا؛ لأن لها  
 الخيار إذا ادركت، قلت: فان كان أبوها هو الذي زوجها قبل أن تدرك؟ قال:  
 یجوز علیها تزویج الاب و یجوز علی الغلام و المهر علی الاب للجارية؛<sup>۷</sup>

از امام باقر(ع) در مورد پسر و دختری پرسیدم که ولی<sup>۸</sup> آنها قبل از بلوغ، آنها  
 را به ازدواج یکدیگر در می آورد، حضرت فرمود: ازدواج آنها جایز است و  
 هر کدام از آن دو که به سن بلوغ برسد، خیار فسخ و یا اجازه ازدواج را دارد  
 و اگر هر دو قبل از بلوغ بمیرند، میراث و مهریه ای میان آن دو نخواهد بود،  
 مگر در صورتی که هر دو بالغ شوند و به ازدواج رضایت دهند. گفتم: اگر  
 یکی از آن دو قبل از دیگری بالغ شود؟ فرمود: برای او جایز است به ازدواج  
 رضایت بدهد. گفتم: اگر مرد قبل از دختر به سن بلوغ برسد و به ازدواج  
 رضایت دهد و پس از آن بمیرد دختر قبل از آنکه به سن بلوغ برسد، از او  
 ارث می برد؟ فرمود: بله، ارث او کنار گذاشته می شود تا به سن بلوغ برسد  
 و پس از آن قسم یاد می کند که هدفش از پذیرش ازدواج، گرفتن میراث  
 نیست و واقعاً راضی به ازدواج بوده، آنگاه به او ارث و نصف مهریه داده  
 می شود. گفتم: اگر دختر قبل از بلوغ بمیرد، آیا شوهرش که به سن بلوغ

۷. وسائل الشیعه، ج ۲۶، ص ۲۱۹، باب ۱۱ از ابواب میراث الازواج، ح ۱.

۸. مراد از ولی، ولی عرفی است، نه شرعی، به قرینه این که در آخر حدیث سؤال از تزویج پدر  
 شده است، ر. ک: جواهر الکلام، ج ۳۹، ص ۲۰۳.

رسیده از او ارث می برد؟ فرمود: نه؛ چون دختر پس از آنکه به سن بلوغ می رسد، خیار فسخ داشت. گفتم اگر پدرش او را قبل از آنکه به سن بلوغ برسد به ازدواج درآورده باشد؟ فرمود: تزویج پدر برای دختر و نیز برای پسر جایز است و مهریه دختر بر عهده پدر است.

حکم به تعلیق ارث بر قسم، استثنا از عمومات ارث نیست، بلکه مربوط به حیثیتی دیگر است که همان شک در استقرار و ثبوت عقد ازدواج و تحقق اراده جدی برای آن است.

بحث دوم: خداوند برای ارث زوجین چند صورت را ذکر کرده که هر کدام حکمی دارند. دو صورت آن برای زوج و دو صورت برای زوجه و مجموعاً چهار صورت است.

الف) ارث زوج از زوجه که دو صورت دارد:

صورت اول: موردی که زوجه فرزند ندارد و در این صورت سهم زوج نصف است.

صورت دوم: موردی که زوجه فرزند دارد و در این صورت سهم شوهر یک چهارم است.<sup>۹</sup>

خداوند می فرماید:

وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمْ

الرَّيْبُ مِمَّا تَرَكَنَّ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يوصِينَ بِهَا أَوْ دِينَ.<sup>۱۰</sup>

ب) ارث زوجه از زوج که دو صورت دارد:

صورت اول: موردی که شوهر فرزند ندارد و در این صورت سهم زوجه یک

چهارم است.

۹. فقه القرآن، ج ۲، ص ۳۳۵، مسالک الافهام، ج ۴، ص ۱۷۵.

۱۰. نساء، آیه ۱۲.

صورت دوم: شوهر دارای فرزند است که در این صورت سهم زوجه یک هشتم است.<sup>۱۱</sup>

خداوند می فرماید:

ولهنّ الرّبع ممّا ترکتم إن لم یکن لکم ولد فإن کان لکم ولد فلهنّ الثمن ممّا ترکتم من بعد وصیة توصون بها أو دین.<sup>۱۲</sup>

بحث سوم: واژه «ولد»، چهار مرتبه در قسمت اول آیه که مربوط به ارث زوجین است تکرار شده که دو مرتبه به زوج و دو مرتبه به زوجه نسبت داده شده است. این واژه در آیه به صورت مطلق آمده و مقید به قیدی نیست، از این اطلاق از جهاتی سعه و شمول استفاده می شود که به آنها اشاره می کنیم:

جهت اول: منظور از فرزند زوجه در دو صورت اول، یعنی صورتی که شوهر وارث است، اعم از آن است که فرزند زوجه از همان شوهرش باشد که وارث است و یا از شوهر سابقش باشد.<sup>۱۳</sup> از تعابیر «إن لم یکن لهنّ ولد» و «فإن کان لهنّ ولد»، استفاده می شود؛ که نسبت ولد و فرزند به زوجه در آیه مطلق است.

جهت دوم: مراد از فرزند شوهر نیز که در دو صورت اخیر یعنی در فرضی که زوجه وارث است، اعم از آن است که فرزند شوهر از همان زوجه باشد که وارث است و یا از زوجه دیگری باشد. از تعابیر «إن لم یکن لکم ولد» و «فإن کان لکم ولد» استفاده می شود که نسبت فرزند به شوهر، در این آیه مطلق است.

جهت سوم: در صورتی که زوجه وارث باشد، تفاوتی میان صورتی که فرزند شوهر از همسر دائم باشد و یا موقت وجود ندارد، بنابراین، فرزند از این جهت عمومیت دارد.

۱۱. فقه القرآن، ج ۲، ص ۳۳۵، مسالک الافهام، ج ۴، ص ۱۷۵.

۱۲. نساء، آیه ۱۲.

۱۳. زیادة البیان، ص ۸۲۰.

جهت چهارم: فرزند از این جهت که فرزند زن آزاد و یا کنیز باشد نیز عمومیت دارد. ۱۴.

جهت پنجم: فرزند از ناحیه جنسیت نیز عمومیت دارد و تفاوتی میان پسر و یا دختر نیست، بلکه شامل خنثی نیز می شود؛ چون در عنوان دلیل، «ولد» آمده که شامل همه موارد یاد شده می شود.

جهت ششم: فرزند از ناحیه بلاواسطه بودن و یا با واسطه بودن نیز عمومیت دارد. بنابراین، تفاوتی نیست که فرزند مستقیم فرد باشد و یا فرزند فرزند او باشد تا هر مقدار که به پایین رود؛<sup>۱۵</sup> چرا که فرزند فرزند، قائم مقام پدرش است<sup>۱۶</sup>.  
دلیل این مطلب، صدق عنوان فرزند بر فرزند فرزند. بنابراین، اطلاق شامل آن می شود.

جهت هفتم: فرزند از جهت وارث بودن و یا وارث نبودن عمومیت دارد. ۱۷.  
بنابراین، اگر فرزند به سبب مانعی همچون کفر، برده بودن، قاتل بودن و مانند آن ممنوع از ارث باشد تفاوتی با فرض وارث بودن نخواهد داشت. تفصیل این بحث را در بررسی روایات مربوط به ارث طبقه اول مطرح می کنیم، اجمالاً در این مسئله سه قول وجود دارد:

قول اول: کسی که ممنوع از ارث است، حاجب و مانع برای پدر و مادر و یا خصوص مادر نیست و این قول صحیح تر است.  
قول دوم: ممنوع از ارث همچون غیر ممنوع، حاجب است.  
قول سوم: تفصیل میان برده و کافری که حاجب نیستند و قاتلی که حاجب است.

۱۴. کنز العرفان، ج ۲، ص ۳۳۱.

۱۵. زیادة البيان، ص ۸۲۰.

۱۶. کنز العرفان، ج ۲، ص ۳۳۱.

۱۷. زیادة البيان، ص ۸۲۰.

جهت هشتم: در عنوان فرزند، تفاوتی میان جنین و فرزند متولد شده نیست. ۱۸.

ممکن است مناقشه شود که لفظ «ولد» شامل جنین نمی شود و بر آن صدق نمی کند، اما عرف، حکم به شمول آن می کند.

جهت نهم: عنوان فرزند از جهت سن عمومیت دارد و شامل صغیر و بالغ می شود.

جهت دهم: تعمیم از جهت جنون و عقل، بنابراین با توجه به اطلاق عنوان ولد تفاوتی میان فرزند مجنون یا عاقل، سفیه یا رشید وجود ندارد.

جهت یازدهم: تعمیم از ناحیه عدد، بنابراین تفاوتی میان یک و یا چند فرزند نیست. ۱۹.

بحث چهارم: تعمیم در عنوان «زوجه» - خواه وارث و یا موروث باشد - از چند جهت:

جهت اول: تفاوتی میان زوجه از این جهت که با او آمیزش شده باشد و یا آمیزش نشده باشد، وجود ندارد. ۲۰ اما معروف میان امامیه این است که یک صورت از حکم یاد شده مستثنی است و ارث بردن زوجه از زوج، منوط به آمیزش است و آن صورتی است که زوج هنگام ازدواج مریض باشد و قبل از آمیزش فوت کند؛ یعنی با همان مرضی که ازدواج کرده فوت کند، ۲۱ در این صورت زوجه از شوهر ارث نمی برد و مهریه ای نیز به او تعلق نمی گیرد. ۲۲. برای این قول، به

۱۸. زیدة البیان، ص ۸۲۰.

۱۹. مواهب الرحمن (سبزواری)، ج ۷، ص ۲۹۰.

۲۰. زیدة البیان، ص ۸۲۰.

۲۱. مواهب الرحمن، ج ۷، ص ۳۰۶-۳۰۷.

۲۲. قلائد الدرر (جزایری) ص ۳۴۹.

روایاتی استناد شده است، از جمله روایت زراره از یکی از دو امام صادق و امام باقر (علیهما السلام) که فرمود:

ليس للمريض أن يطلق وله أن يتزوج، فإن تزوج و دخل بها فحائز وإن لم يدخل بها حتى مات في مرضه فنكاحه باطل ولا مهر لها ولا ميراث؛<sup>۲۳</sup>  
 مریض نمی تواند همسر خود را طلاق دهد، اما می تواند ازدواج کند و اگر ازدواج کند و با همسرش آمیزش کند جایز خواهد بود، ولی اگر با او آمیزش نکند در همان بیماری بمیرد، ازدواجش باطل است و مهریه و ارثیه ای برای همسرش، نخواهد بود.

اخبار یاد شده، مخصّص آیه هستند.

اشکال: در بحث از طلاق مریض خواهد آمد که ادعای تخصیص آیه در این مورد، قابل قبول نیست، اما وجه فنی دیگری برای جمع بین روایات و آیه وجود دارد که آن را در بحث طلاق مریض بیان خواهیم کرد.

جهت دوم: در زوجه، تفاوتی میان زوجه صغیره و بالغه نیست.<sup>۲۴</sup>

جهت سوم: تفاوتی میان اینکه زوجه عاقل باشد و یا مجنون، وجود ندارد،

همچنین تفاوتی میان سفیه و یا رشید بودنش نیست.<sup>۲۵</sup>

۲۳. وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۵۰۵، باب ۴۳ از ابواب ما یحرم بالمصاهرة و نحوها، ح ۱.

۲۴. زیادة البیان، ص ۸۲۰.

۲۵. نگارنده گوید: ۱- سفاهت مانع از تملک مال دیگران نیست همچون صورتی که وارث سفیه باشد؛ چون تملک، تصرف در مال سفیه نیست تا ممنوع باشد، بلکه تحصیل مال جدید است که داخل در ملک فرد می شود، علاوه بر این که حصول تملک به سبب ارث، قهری و غیر اختیاری است. ۲- سفاهت مانع از تملیک مال به دیگران نیست در صورتی که سفیه مورث باشد به سبب آنکه حصول تملیک به سبب ارث، قهری و غیر اختیاری است. ۳- از مطالب گذشته معلوم شد که جنون نیز مانع از توارث نیست؛ چون ارث تملیک قهری است، بنابراین، در آن کمال عقل، قصد و اختیار شرط نیست و چنین شروطی در تملیک و تملک اختیاری شرط است، نه غیر اختیاری.

جهت چهارم: تفاوتی میان زوجه دائم و موقت نیست، اما برخی از خود آیه - و نه از ادله دیگری - این گونه برداشت کرده اند که مراد از «زوجه» در آیه، زوجه دایمی است، نه موقت<sup>۲۶</sup>. وجوهی برای این برداشت ذکر شده است:

توجیه اول: ظهور واژه «ازواجکم» از نظر لغت و عرف در خصوص زوجه دائم است، نه موقت، بنابراین، ازدواج موقت تخصصاً و نه تخصیصاً از آیه خارج است.

اشکال: ادعای یادشده روشن نیست؛ چون همسر موقت نسبت به مردی که او را به عقد خود درآورده، اجنبی نیست و بر او حلال است و وجهی برای این حلیت وجود ندارد، مگر اینکه همسر موقت را زوجه او بدانیم؛ چون حلیت آمیزش، منحصر در ازدواج و ملک یمین است. در قرآن کریم آمده است.

والذین هم لفروجهم حافظون إلا علی ازواجهم أو ما ملکت ایمانهم فأنهم غیر ملومین؛<sup>۲۷</sup>

مؤمنان کسانی هستند که فرج خود را حفظ می نمایند، مگر نسبت به زوجه هاییشان و آنچه را با ملک یمین به دست آورده اند که بر آنان ملامتی نیست.

ازواج در این آیه، عام است و شامل دائم و موقت می شود. همچنین در قول خداوند «فلما قضی زید منها و طراً زوجناکها لکی لایکون علی المؤمنین حرج فی ازواج ادعیائهم اذا قضوا منهن و طراً»، که ازواج عام است و شامل دائم و موقت می شود.

توجیه دوم: می پذیریم که لفظ «ازواج»، مطلق است و از نظر عرف و لغت شامل دائم و موقت می شود، اما در خصوص آیات ارث می توان به چند دلیل ادعا

۲۶. مواهب الرحمن، ج ۷، ص ۲۹۰.

۲۷. مؤمنون، آیه ۵ و ۶.



کرد که ازواج تنها انصراف به دائم دارد. بنابراین، ازدواج موقت تخصصاً از حکم، خارج است:

۱. تشریح ازدواج موقت به منظور استمتاع جنسی و رفع ضرورت است.
  ۲. ازدواج موقت در صدر اسلام متعارف نبوده است.
  ۳. آیاتی که در مورد ازدواج است به ازدواجی که هدف از آن تشکیل خانواده و تناسل است، انصراف دارد و این ازدواج، همان ازدواج دائم است که اهمیت زیادی در جامعه بشری و به ویژه جامعه اسلامی دارد.
  ۴. روایاتی که ارث را مقید به ازدواج دائم می‌کند، مؤید این معنی است.
  ۵. تشریح توارث میان زن و شوهر، مناسب با ازدواج دائم است که هدف از آن تشکیل خانواده، تربیت فرزند و بقای نسل است، نه ازدواجی که به منظور رفع نیاز و بهره جنسی موقت، تشریح شده است.<sup>۲۸</sup>
- اشکال: اولاً، اگر نکات یاد شده هر کدام دلیل مستقلاً برای اثبات مدعی باشد این اشکالات بر آنها وارد است:
۱. این که ازدواج موقت برای رفع نیاز و ضرورت تشریح شده، موجب نمی‌شود مصداق برای نکاح و زوجیت نباشد.
  ۲. ناشناخته بودن ازدواج موقت برای مردم در زمان نزول آیات نیز موجب عدم صدق عنوان زوجیت نمی‌شود و از این جهت مانند برخی از انواع معامله است که در آن زمان متعارف نبوده و این موجب نمی‌شود که مصداق «بیع» که در آیات آمده، نباشند.
  ۳. تردیدی در جایگاه و اهمیت ازدواج دائم نسبت به ازدواج موقت وجود ندارد، اما این سبب نمی‌شود که ادله به آن انصراف داشته باشد، چنانکه در معاملات، معاملات مربوط به زمین و مسکن از اهمیت زیادی برخوردار است و
۲۸. آیات الاحکام (جرجانی) ج ۲، ص ۵۹۰، پاورقی ۲ اشراقی.

این موجب نمی شود که معاملات کوچک، مصداق «بیع» نباشد، بلکه عنوان بیع بر همه معاملات اعم از خرد و کلان صادق است. عنوان ازدواج در حقیقت، مقابل ملک یمین و زنا است و وقتی ازدواج موقت، مصداق این دو مورد نباشد، باید مصداق برای ازدواج و نکاح باشد.

۴. روایات چنانکه ممکن است مؤید باشند، احتمال عکس آن نیز می رود.

۵. اگر این ادعا را بپذیریم که ارث با ازدواج دائم مناسبت بیشتری دارد، این

تنها یک احتمال راجح خواهد بود و ظهور لفظی ایجاد نمی کند.

ثانیاً، اگر مقصود این است که مجموعه نکات یادشده، یک دلیل را تشکیل

می دهد، این اشکال بر آن وارد است که افزودن یک دلیل ناقص بر دلیل ناقص

دیگر، یک دلیل تام تشکیل نمی دهد و ضمیمه کردن استدلالی که حجّت نیست به

استدلال دیگری که آن هم حجّت نیست، نتیجه ای را که حجّت باشد در پی نخواهد

داشت و در هر حال نتیجه بزرگتر از مقدمات نخواهد بود. اگر گفته شود

استدلال های یادشده از قبیل جمع قراین ناقص برای اثبات ظهور است، در پاسخ

باید گفت که اصل قرینه بودن آنها محل تردید است.

توجیه سوم: تمسک جستن به برخی از ادله که مخصّص آیه است. برخی از

ادله همچون روایات و اجماع، دلالت بر عدم ارث زوجه موقت دارد. بنابراین،

ارث اختصاص به ازدواج دائم دارد.<sup>۲۹</sup>

اشکال: الف: اجماع تام نیست؛ چون برخی در این حکم مخالفند، علاوه بر

این که اجماع در این مورد مدرکی است و نه اجماع تعبدی، بنابراین، قابل استناد

نیست.

ب: روایات مورد استدلال به چند دسته تقسیم می شود:

دسته اول: روایاتی که دلالت بر عدم توارث در ازدواج موقت به صورت

۲۹. زیدة البیان، ص ۸۱۹-۸۲۰.

مطلق دارد، همچون روایت محمد بن مسلم که می گوید:

قلت لابی جعفر(ع): لم لاتورث المرأة عن یتمتع بها، فقال: لانتها

مستأجرة و عدتها خمسة و أربعون يوماً؛<sup>۳۰</sup>

به امام باقر(ع) عرض کردم: چرا زن از شوهرش که با او ازدواج موقت کرده

ارث نمی برد؟ فرمود: چون او اجیر شده و عده اش نیز چهل و پنج روز

است.

و روایت سعید بن یسار از امام صادق(ع):

قال: سألته عن الرجل یتزوج المرأة متعة ولم یشترط المیراث، قال: لیس

بینهما میراث اشترط أولم یشترط؛<sup>۳۱</sup>

سعید بن یسار می گوید از امام صادق(ع) در مورد مردی پرسیدم که با زنی

ازدواج موقت می کند و با او شرط ارث نمی کند، فرمود: میان آن دو ارثی

نخواهد بود خواه آن را شرط کرده باشند و خواه نکرده باشند.

شیخ حر عاملی در ذیل این روایت می گوید:

شیخ طوسی این روایت را بر موردی که سقوط ارث را شرط کرده باشند،

حمل کرده؛ چون ثبوت ارث نیاز به شرط دارد و نه نفی آن.<sup>۳۲</sup>

دسته دوم: روایاتی که دلالت بر توارث دارد، مگر در صورتی که شرط عدم

توارث شده باشد، مانند روایت محمد بن مسلم که می گوید:

سمعت ابا جعفر(ع) یقول فی الرجل یتزوج المرأة متعة: انهما یتوارثان اذا لم

یشترطا و إنما الشرط بعد النکاح؛<sup>۳۳</sup>

۳۰. وسائل الشیعه، ج ۲۶، ص ۲۳۱، باب ۱۷ از ابواب میراث الازواج، ح ۴.

۳۱. همان، ج ۲۱، ص ۶۷، باب ۳۲ از ابواب المتعة، ح ۷.

۳۲. همان، ج ۲۱، ص ۶۸، باب ۳۲ از ابواب المتعه، ذیل ح ۷.

۳۳. همان، ص ۶۸، باب ۳۲ از ابواب المتعة، ذیل ح ۲.

شنیدم امام باقر(ع) در مورد مردی که با زنی ازدواج موقت می کند، فرمود: هرگاه با یکدیگر شرطی نکرده باشند، از یکدیگر ارث می برند و همانا شرط پس از ازدواج است.

دسته سوم: روایاتی که میان صورتی که توارث شرط شده و صورتی که شرط نشده تفصیل داده است، مانند روایتی که از امام رضا(ع) نقل شده که می فرماید: تزویج المتعة نکاح بمیراث و نکاح بغير میراث، ان اشترطت کان و إن لم یشرط لم یکن؛<sup>۳۴</sup>

ازدواج موقت، (دو گونه است) ازدواج با ارث و ازدواج بدون ارث. هرگاه ارث شرط شده باشد، خواهد بود و اگر شرط نشده باشد، نخواهد بود. بررسی این روایات را در دو مرحله انجام می دهیم که در نتیجه نهایی، عکس یکدیگر خواهند بود.

مرحله اول: بررسی روایات به حسب قواعد روایات دسته اول، مخالف با قرآن است که مشهور فقهای امامیه آن را حمل بر تخصیص عموم قرآن کرده اند، چنانکه در بسیاری از موارد در تعارض قرآن با روایات این گونه عمل می شود. اما قبول ادعای تخصیص در حالی که آیات ارث در مقام بیان اسباب توارث است که خداوند متکفل تبیین آن شده، بسیار مشکل است به ویژه در مورد زوجین که قرآن صور مختلف آن را به تفصیل بیان کرده است. نفی تخصیص آیات نه به جهت انکار کبرای تخصیص کتاب به سنت است، بلکه به جهت دیدگاهی صغروی و فهمی خاص در خصوص این مورد است.

ظاهر روایات دسته دوم، توارث است، مگر در صورتی که شرط عدم ارث شود. این روایات در صورت ثبوت توارث، موافق با قرآن، ولی در صورت منتفی

۳۴. وسائل الشیعه، ج ۲۶، ص ۲۳۰، باب ۱۷ از ابواب میراث الازواج، ح ۲.

بودن ارث به سبب شرط عدم ارث، موافق قرآن نیست.

مشهور، عدم اشتراط را که در روایات آمده، حمل بر عدم شرط مدت در ازدواج موقت کرده‌اند که در این صورت ازدواج دائم خواهد بود. بنابراین، دسته دوم روایات، نزد آنها همانند دسته اول خواهد بود و توارث در این صورت مطابق قاعده است.

شیخ طوسی می‌گوید:

مراد از عدم شرط، عدم شرط مدت است که در این صورت از یکدیگر، ارث می‌برند. ۳۵

اما ظاهر دسته سوم این است که توارث دایرمدار شرط و عدم شرط آن در ازدواج است و این با آیه منافات دارد که مدار ارث را تنها بر زوجیت می‌داند و نه چیز دیگر. برخی ادعا کرده‌اند که ثبوت توارث به سبب شرط، موافق با قواعد کلی شرط است، اما صحیح این است که چنین شرطی مخالف با قرآن است؛ چون قرآن سبب ارث را منحصر در نسب و ازدواج می‌داند و شرط را سبب ارث ندانسته است. پس دسته سوم روایات، معارض با قرآن است، علاوه بر این با دیگر روایات مانند روایت سعید بن یسار نیز تعارض دارد.

نتیجه: نتیجه بررسی روایات از دیدگاه قواعد این است که روایات نافی ارث زوجه موقت، به سبب شرط و روایات اثبات‌کننده ارث برای او در صورت شرط، مخالف با قرآن است، بنابراین، به این روایات نمی‌شود تمسک کرد و عمل بر طبق آنها جایز نیست.

مرحله دوم: بررسی روایات براساس برخی مبانی خاص

با کمی تأمل در اسباب ارث در می‌یابیم از یک سو، تمامی آنها براساس

۳۵. وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۶۶، باب ۳۲ از ابواب متعه، ذیل ح ۲.

علقه‌های طبیعی است که بالطبع مقتضی دوام و استمرار است و از سوی دیگر، ارث اثباتاً و نفیاً مثبتی بر عنصر اراده مورث نیست، بلکه حکمی قهری بر اساس تشریح شارع است و به هیچ وجه دایر مدار خواسته و اختیار مورث نیست تا بتواند کسی را از ارث محروم کند و یا کسی را به ورثه اضافه کند.

از مطالب یادشده روشن می‌شود میان روایاتی که ارث را در ازدواج موقت نفی می‌کند و آیات ارث، منافاتی وجود ندارد و با هم سازگارند البته نه از جهت دلالت لفظی، بلکه از جهت روح تشریح ارث و ملاک آن. براساس این دیدگاه، ازدواج موقت تخصصاً از ادله ارث خارج است و بر این اساس، توارثی میان زوجین در ازدواج موقت نخواهد بود.

در این میان روایاتی که ارث را دایر مدار شرط می‌داند، بدون توجیه خواهد ماند؛ چون با قاعده مسلم مشروع نبودن شرط مخالف شریعت منافات دارد. علاوه بر این که پذیرش این روایات، لوازم دیگری نیز در پی دارد که از نظر فقهی التزام به آن ممکن نیست، به همین جهت برخی، شرط ارث را حمل بر وصیت کرده‌اند.<sup>۳۶</sup>

جهت پنجم: تعمیم عنوان زوجه به زوجه حقیقی و زوجه حکمی. بر این اساس، زنی که به طلاق رجعی طلاق داده شده در صورتی که زوج در زمان عده فوت کرده باشد نیز مشمول حکم توارث زوجین می‌شود؛ چون طبق روایات<sup>۳۷</sup> مطلقه رجعی در زمان عده در حباله شوهرش است و در حکم زن شوهردار است.<sup>۳۸</sup>

۳۶. جواهر الکلام، ج ۳۰، ص ۱۹۴-۱۹۵.

۳۷. از جمله این روایات، روایتی است از امام باقر(ع) که فرمود: «یرثها و ترثه مادام له علیها رجعة» «شوهر از زن و زن از شوهر ارث می‌برد مادامی که حق رجوع به وی داشته باشد»:

وسائل الشیعه، ج ۲۶، ص ۲۲۳، باب ۱۳ از ابواب میراث الازواج، ح ۴.

۳۸. مواهب الرحمن، ج ۷، ص ۳۰۶.

بلکه مشهور فقهای امامیه توسعه بیشتری در این موضوع داده و قائلند که همسر مطلقه ای که در مرض موت شوهرش او را طلاق داده باشند حتی اگر طلاقش باین باشد و عده اش نیز تمام شده باشد، در صورتی که یک سال نگذشته باشد و مریض از مرضش که در آن مرض طلاق داده، بهبودی نیابد و زوجه ازدواج نکند، از وی ارث می برد.<sup>۳۹</sup> اما این توسعه در ارث از دلالت آیه استفاده نمی شود؛ چون «ازواجکم» بر همسر مطلقه به طلاق باین و رجعیه پس از پایان عده صدق نمی کند. مدرک این توسعه، روایاتی است همانند:

۱- روایت محمد بن مسلم از یکی از دو امام باقر(ع) یا امام صادق(ع):

قال: إذا طلق الرجل امرأته تطليقتين ثم طلقها الثالثة وهو مريض فیهی  
ترثه؛<sup>۴۰</sup>

محمد بن مسلم از یکی از دو امام باقر(ع) و یا امام صادق(ع) روایت می کند: هرگاه مرد همسرش را دو بار طلاق بدهد و برای بار سوم طلاق دهد در حالی که مریض است، همسرش از او ارث می برد.

۲- روایت ابوالعباس از امام صادق(ع):

قال إذا طلق الرجل المرأة في مرضه ورثته ما دام في مرضه ذلك وان انقضت  
عدتها إلا أن يصح منه، قلت: فإن طال به المرض؟ قال: ما بينه وبين  
سنة؛<sup>۴۱</sup>

ابوالعباس از امام صادق(ع) روایت می کند: هرگاه مرد همسرش را در مریضیش (مرض موت) طلاق دهد از او تا وقتی که در این مریضی باشد ارث می برد، هر چند عده زن منقضی شود، مگر این که از این مریضی خوب

۳۹. کنزالعرفان، ج ۲، ص ۳۳۲؛ قلائد الدرر، جزایری، ص ۳۴۹.

۴۰. وسائل الشیعه، ج ۲۶، ص ۲۲۶، باب ۱۴ از ابواب میراث الازواج، ح ۱.

۴۱. همان، ح ۲.

شود. گفتم: اگر مریضیش طول بکشد؟ فرمود تا یک سال (طول بکشد از او ارث می برد).

اشکال: توسعه ای که در این روایات آمده، منافی با آیه است؛ زیرا آیه در مقام بیان حکم از تمامی جهات است. بنابراین، مقتضای قواعد این است که به این روایات عمل نشود.

پاسخ: می توان تمسک به این روایات را به گونه ای توجیه نمود و اثبات کرد که روح این روایات با آیات ارث سازگاری داشته و منافاتی با ملاك ارث (زوجیت) نداشته باشد، چرا که موجب ارث که همان زوجیت است و بالطبع اقتضای بقا و استمرار دارد در اینجا موجود است، اما شوهر به قصد اضرار به زوجه و منع وی از حقیقت اقدام به طلاق او کرده است.

نکته یادشده هر چند در حدی نیست که بتوان با آن به صورت قطعی حکم فقهی صادر کرد، اما می توان با برخی از روایات که در آنها به این نکته اشاره شده، نکته مذکور را تقویت کرد:

۱. روی یونس عن بعض رجاله عن أبي عبد الله (ع)، قال: سألته ما العلة التي من أجلها إذا طلق الرجل امرأته و هو مريض في حال الاضرار ورثته و لم يرثها؟ و ما حد الاضرار عليه؟ فقال: هو الإضرار و معنى الاضرار: منعه إياها ميراثها منه، فالزم الميراث عقوبة؛<sup>۴۲</sup>

یونس از برخی از کسانی که از آنان روایت می کند از امام صادق (ع) روایت کرده که می گوید: از امام پرسیدم به چه علت هرگاه مرد همسرش را در حال مریضی و برای اضرار طلاق دهد، زن از او ارث می برد ولی مرد از زن ارث نمی برد؟ و حد اضرار چیست؟ حضرت فرمود: علت آن همان اضرار است و معنای اضرار منع همسر از میراثش است و مرد برای عقوبت ملزم به ارث شده است.

۴۲. وسائل الشیعه، ج ۲۶، ص ۲۲۸، باب ۱۴ از ابواب میراث الازواج، ح ۷.



۲. وفي مضمّر سماعة، قال: سألته عن رجل طلق امرأته و هو مريض، قال: ترثه مادامت في عدتها فإن طلقها في حال الاضرار، فإنها ترثه إلى سنة وإن زاد على السنة في عدتها يوم واحد فلا ترثه؛<sup>۴۳</sup>

سماعه می گوید: از امام در مورد مردی پرسیدم که در حال مریضی همسرش را طلاق می دهد، فرمود: زن تا زمانی که در عده است از او ارث می برد، و اگر طلاق دهد او را در حالی که قصد اضرار دارد، همسرش تا یک سال از او ارث می برد، اگر از یک سال حتی یک روز اضافه شود از او ارث نمی برد.

این روایت صریح است در این که ملاک اضرار است و به همین جهت، برخی از فقها اطلاق روایات قبل را مقید به فرض اضرار کرده اند و بر این اساس، تنها در فرضی که مریض باطلاق قصد اضرار داشته باشد، حکم به ارث بردن زوجه کرده اند و نه به صورت مطلق.

بر پاسخ یاد شده اشکالاتی وارد است:

الف: اگر بپذیریم اضرار به وارث و حيله به کاربردن علیه او از طرف مورث، موجب ارث را از بین نمی برد، لازمه آن تعمیم در هر موردی است که اضرار و تهمت در آن وجود دارد، نه در خصوص مورد بحث، در حالی که امکان التزام به چنین تعمیمی از نظر فقهی وجود ندارد، چنانکه اگر مریض با همسرش ملاعنه کند، در چنین موردی فقها ملتزم به ارث نیستند.

ب: پذیرفتن این موضوع مشکل را حل نمی کند؛ زیرا نمی توان شروط متعددی را که در این حکم ذکر شده است همچون محدود کردن حکم به یک سال و نه بیشتر را توجیه کرد.

ج: به احتمال زیاد آنچه در روایت یونس لحاظ شده، بیان حکمت حکم

۴۳. همان، ح ۹.

است، نه علت و ملاک آن تا حکم توارث دایر مدار آن باشد.

د: منطوق روایت مضمرة سماعه موافق با دیگر روایات است، اما مفهوم آن بر این دلالت می‌کند که اگر طلاق مریض بدون قصد اضرار باشد، ارثی در میان نخواهد بود و در این صورت، معارض با دیگر روایات از جمله روایت یونس خواهد بود. بنابراین، چگونه می‌توان تعارض میان این دو روایت را حل کرد؟ حاصل بحث آنکه پس از ذکر اشکالات و پاسخ‌ها به همان بحث اول باز می‌گردیم که مدلول روایات مربوط به مطلقه مریض، با آیات ارث قابل جمع نیست.

صحیح این است که حل این مشکل براساس قواعد عمومی ارث که در قرآن کریم تبیین شده، امکان پذیر نیست، بلکه حل آن نیاز به بحث در دایره دیگری غیر از باب ارث دارد. و آنچه در نظر بدوی به ذهن می‌رسد این است که مناسب است در این مسئله به قواعد عقود و ایقاعات پناه ببریم؛ چون تمامی عقود و ایقاعاتی را که مریض در مرض منجر به مرگ انشا می‌کند، به طور کلی دارای اشکال است و این اشکال مربوط به اراده و قصد است و این مشکل تنها مربوط به طلاق نیست؛ چون مرض منجر به مرگ حالتی است ویژه که از طرفی نمی‌توان صددرصد فرد را مسلوب العبارة دانست و کلاً و یا بعضاً همچون فرد غافل فاقد شرایط اهلیت تصرف به شمار آورد و تمامی عقود و ایقاعات وی را بی اثر دانست و از سوی دیگر، نمی‌توان صد در صد همه انشاهای وی را همانند انشاهای شخص سالم صحیح و معتبر دانست به گونه‌ای که تمامی آثار انشاهای شخص واجد شرایط تصرف، بر انشاهای وی نیز بار شود. به همین جهت است که می‌بینیم در منجزات مریض همواره میان فقها نزاع وجود دارد که آیا از اصل ترکه باید برداشته شود یا از ثلث وی؟

با این تحلیل، وضعیت مسئله ازدواج مریض و مشروط بودن ارث زوجه از

وی به آمیزش نیز روشن می شود. مسئله نیز باید با توجه به قواعد عقود و ایقاعات تحلیل شود. مشکل از ناحیه شک در شمول یا عدم شمول اطلاقات ارث در مورد مطلقه مریض و منکوحه وی نیست؛ زیرا جای تردید نیست که این اطلاقات، همه مواردی را که زوجیت صادق است از جمله منکوحه مریض را شامل می شود؛ چون چنین زوجه ای بر شوهرش حلال است و اگر شکی در صدق عنوان زوجیت بود، حکم به ارث وی مشروط به وقوع آمیزش نمی شد، همچنین شکی در عدم شمول عنوان زوجیت بر مطلقه به طلاق باین نیست؛ زیرا وی از حباله نکاح شوهر مریضش خارج شده است.

جهت ششم: تعمیم در عنوان زوجه از ناحیه تعداد. خواه زوجه یکی باشد و یا متعدد از همسرش ارث می برد و در فرض تعدد، همگی در یک چهارم در فرض اولاد داشتن شوهر و در یک هشتم در فرض اولاد نداشتن وی مشترکند<sup>۴۴</sup> و اطلاق آیه شامل فرض تعدد هم می شود.

جزایری در معنای آیه «ولهنّ الرّبع مما ترکتم ... فلهنّ الثمن مما ترکتم» می گوید: این آیه دلالت می کند بر این که در فرض تعدد، همه همسران در ارث شریک خواهند بود.<sup>۴۵</sup>

اگر مراد جزایری این باشد که اشتراک همسران در ارث، از اطلاق آیه استفاده می شود. چنانکه ظاهر عبارت وی هم همین است. مشکلی نیست، ولی اگر مراد وی این باشد که اشتراک از ضمیر جمع مؤنث که در آیه آمده (ولهنّ... فلهنّ) استفاده می شود، چنانکه برخی بر این برداشت تصریح کرده و گفته اند «هرگاه فرد بیشتر از یک همسر داشته باشد، باید حصه زن که همان ربع و ثمن است میان آنان به صورت مساوی تقسیم شود و این مطلب مستفاد از ظاهر آیه است که از حصه آنان به

۴۴. مواهب الرحمن، ج ۷، ص ۲۹۰.

۴۵. قلائد الدرر، ص ۳۵۰.

ضمیر جمع تعبیر آورده که ممکن است اشاره به همین باشد»<sup>۴۶</sup>، چنین برداشتی صحیح نیست؛ چون ضمیر جمع «لهنّ» به «ازواجکم» باز می‌گردد که مفهوم عرفی آن اسم جنس است و به اطلاقش شامل هر موردی که زوجه بر آن صادق است می‌شود، خواه مفرد باشد و یا جمع. اگر صیغه جمع ظهور در تعدد داشته باشد، در واژه «ازواج» که برای ذکور است نیز باید این گونه باشد در حالی که چنین احتمالی منتفی است، چنانکه اگر مراد از آن، جمع و تعدّد باشد، دیگر دلیلی برای سهم یک زن باقی نمی‌ماند و نمی‌توان از متعدد به یک نفر تعدی کرد؛ به سبب احتمال وجود خصوصیت در مورد ارث که در پاره‌ای از موارد میان سهم افراد در فرض یکی بودن و متعدد بودن تفاوت قرار داده شده است.

اما حکم به تساوی در فرض تعدد، به جهت آن است که قاعده عمومی در هر شرکتی، تساوی است مگر در فرضی که دلیل بر عدم تساوی وجود داشته باشد.

بحث پنجم: واژه «زوج» از جهات مختلفی عمومیت و اطلاق دارد. سخن در این واژه فی الجمله همانند «زوجه» است<sup>۴۷</sup>، ظاهر «ازواج» فی نفسه اعم از کوچک و بزرگ است و اعم از این است که دخول صورت گرفته یا نگرفته باشد،<sup>۴۸</sup> چنانکه شامل آزاد، برده، مسلمان، کافر، ازدواج دائم و موقت می‌شود، لکن مواردی به دلیل خاص از این عمومیت خارج است همچون برده، کافر و ازدواج موقت که روایات و اجماع<sup>۴۹</sup> بر خروج آن از این عموم و اطلاق دلالت دارد، برخی آیات نیز بنا به برخی از وجوه بر آن دلالت دارد.

بحث ششم: مراد از «نصف» و دیگر فرایضی که در آیه آمده، نسبت به کل ما

۴۶. من وحي القرآن، سید محمد حسین فضل الله، ج ۷، ص ۱۲۳.

۴۷. زیادة البیان، ص ۸۲۰.

۴۸. همان.

۴۹. قلائد الدرر، ص ۳۴۸.

ترك ميت لحاظ شده است<sup>۵۰</sup> نه نصف باقیمانده پس از گرفتن سهام وارثان نسبی. دلیل این مطلب اضافه شدن نصف و مانند آن به ترکه است و این اضافه با تکرار چهار مرتبه تأکید شده است:

نسبت به سهم زوج آمده است: «ولکم نصف ما ترك ازواجکم» و «فلکم الربع مما تركن» و نسبت به سهم زوجه آمده است: «ولهنّ الربع مما تركتم» و «فلهنّ الثمن مما تركتم». در سایر موارد که سهام به صورت کسور همچون ثلث و خمس آمده و به ترکه اضافه نشده است نیز مراد از آن نسبت به کل ما ترك است،<sup>۵۱</sup> بلکه حتی اگر سهام به ترکه نیز اضافه نشود، باز مفهوم از کلام همین است که نسبت به کل ترکه مراد است؛ چون از نظر عرف نیز اگر تصریح به اراده غیر از این نشود، مراد از صیغه های کسور همین است.

بحث هفتم: ظاهر آیه، ثبوت ربع و ثمن برای زوجه از هر چیزی است که زوج از خود به جای گذاشته و فرقی میان نوع مال به جای مانده نیست، چنانکه در زوج که سهمش نصف و ربع است نیز این چنین است. این مطلب نسبت به شوهر محل اتفاق است که از کل ما ترك زوجه ارث می برد و اما نسبت به زوجه، نزد اهل سنت نیز مشهور همین گونه است که زوجه از کل ما ترك زوج، ارث می برد، هر چند در برخی از نقل های تاریخی آمده است که برخی از ایشان قائل به خلاف این قول شده و با نظر معروف میان امامیه (ارث نبردن زوجه از زمین) موافق شده اند.

ابن ابی الحدید معتزلی نقل می کند که:

عمر بن عبدالعزیز بر سلیمان بن عبدالملک داخل شد و فرزندش ایوب که در آن وقت ولی عهد وی بود نزد وی حاضر بود، در این هنگام، فردی آمد که میراثش را از برخی زنان خلفا مطالبه می کرد، سلیمان گفت: من گمان

۵۰. مواهب الرحمن، ج ۷، ص ۳۰۶-۳۰۷.

۵۱. زیادة البیان، ص ۸۲۰.

نمی‌کنم زنان از زمین ارث ببرند، عمر بن عبدالعزیز گفت: سبحان الله، پس کتاب خداوند چه می‌شود؟ سلیمان گفت: ای پسر برو دفتری را که عبدالملک در این مورد نوشته بیاور. عمر بن عبدالعزیز گفت: گویا تو را به سراغ مصحف فرستاده‌اند! ایوب بن سلیمان گفت: به خدا قسم اگر کسی این سخن را نزد امیرالمؤمنین می‌گفت، فوراً سرش از بدنش جدا می‌شد. عمر بن عبدالعزیز گفت: هرگاه امر به دست تو و امثال تو برسد، سخنی سخت‌تر از این علیه شما وارد اسلام نخواهد شد و سپس برخاست و رفت.<sup>۵۲</sup>

برخی از محققان از این نقل ابن ابی الحدید، نتیجه گرفته‌اند که قول به ارث نبردن زوجه از زمین، میان صحابه و تابعین بوده است. وی در ذیل این نقل می‌گوید:

اختصاص این قول به عبدالملک و فرزندش سلیمان بدون آنکه فردی دیگر از صحابه و تابعان قایل به آن باشد، بعید به نظر می‌رسد و به احتمال قریب به یقین می‌توان گفت که این قول میان عده‌ای از صحابه و تابعان قائل داشته است، اما قائلان آن منقرض شده بودند؛ چرا که مسلماً عبدالملک این حکم را از ائمه اهل بیت - به سبب جدایی که میان بنی هاشم و بنی امیه وجود داشت - نگرفته بود. در هر صورت، جمهور اهل سنت قائل به محروم نشدن زوجه از زمین‌اند و معتقدند که زوجه از تمامی ترکه شوهر ارث می‌برد. از میان امامیه، ابن جنید اسکافی و برخی از اعظام معاصر نیز مایل به این قول شده‌اند.<sup>۵۳</sup>

به جز اسکافی<sup>۵۴</sup>، برخی دیگر از امامیه نیز قائل به محروم نشدن زوجه از

۵۲. شرح نهج البلاغه، ج ۱۸، ص ۱۴۴.

۵۳. رسالة الاختلاف في ارث الزوجة (رضا الصدر).

۵۴. مختلف الشیعه، ج ۹، ص ۳۴.

زمین بوده‌اند، همچون قاضی نعمان در دعائم که مدعی اجماع امت بر این حکم است.<sup>۵۵</sup> برخی نیز در مسئله سکوت کرده و اظهار نظر نکرده‌اند همچون علی بن بابویه، ابن عقیل عمانی، سلار، محقق طوسی در فرائض النصیریه و در هر صورت، مشهور میان امامیه که ادعای اجماع نیز بر آن شده است محروم بودن زوجه از ارث زمین و تخصیص یا تقیید آیه در مورد زوجه، به روایاتی است که از ائمه اهل بیت(ع) وارد شده<sup>۵۶</sup> و مفاد آنها ارث نبردن زوجه از عین و قیمت زمین و خانه است، البته، نسبت به خانه تنها از زمین آن ارث نمی‌برد اما از قیمت ساختمان و ادواتی که در خانه به کار رفته ارث می‌برد.<sup>۵۷</sup> این مسئله فروع و تفاسیل زیادی دارد و از متفردات معروف امامیه است.<sup>۵۸</sup>

از اینجا باب این بحث گشوده شد که فقهای امامیه چگونه با استفاده از قرآن و روایات به چنین نظریه‌ای دست یافته‌اند؟ در این مورد می‌توان گفت اطلاق آیات ارث همچون آیه ازواج دلالت بر ارث نبردن زوجه از تمامی ترکه دارد، لکن این اطلاق قابل تقیید است و مانعی وجود ندارد از اینکه اطلاق آیه مقید شود به روایاتی که از امامان اهل بیت علیهم السلام وارد شده که مفاد آن‌ها حرمان زوجه از بخشی از ترکه است، ضمن آنکه موارد تخصیص و تقیید قرآن به روایات فراوان است و منحصر در بحث یاد شده نیست. برای ارزیابی این استدلال لازم است مراجعه‌ای تحلیلی و همراه با دقت به آیات و روایات داشته باشیم. در مورد آیات از آنجا که بحثی در اطلاق و عموم آنها وجود ندارد و مورد پذیرش همگان است، لازم است

۵۵. دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۳۹۲-۳۹۳، ح ۱۳۸۹.

۵۶. وسائل الشیعه، ج ۲۶، ص ۲۰۵-۲۱۱، احادیث باب ۶ از ابواب میراث الازواج.

۵۷. مواهب الرحمن، ج ۷، ص ۳۰۷؛ قلائد الدرر، ص ۳۴۹.

۵۸. جواهر الکلام، ج ۳۹، ص ۲۰۷-۲۱۷، مستند الشیعه نراقی، ج ۱۹، ص ۳۵۹-۳۸۸،

مجله فقه اهل البیت(ع)(عربی) شماره‌های ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸ و جز آن از مصادر فقه

امامیه.

بحث را در روایات به ویژه روایاتی که دلالت بر حرمان زوجه نسبت به بخشی از ارث همچون زمین و خانه - یا طبق برخی از روایات محرومیت از ارث سلاح و چهار پایان - دارد و توضیحات اضافه ای که در برخی از آنها آمده مانند ذکر علت این حکم و بیان حکمت آن متمرکز کنیم:

۱. مارواه میسر بیاع الزطی عن ابي عبدالله(ع)، قال: سألته عن النساء مالهن من الميراث؟ قال: لهن قيمة الطوب والبناء والخشب والقصب، فاما الأرض والعقارات فلأميراث لهن فيه ... ۵۹؛

میسر می گوید از امام صادق(ع) در مورد زنان پرسیدم سهم آنان از میراث چیست؟ فرمود قیمت آجر، ساختمان، چوب و نی به آنان داده می شود اما از زمین و مستغلات میراثی ندارند ... .

۲. ما روی عن ابي جعفر قال: النساء لا يرثن من الأرض ولا من العقار شيئاً<sup>۶۰</sup>؛ امام باقر(ع) فرمود: زنان از زمین و مستغلات ارث نمی برند.

۳. ما رواه محمد بن مسلم، قال: قال ابو عبدالله(ع): تراث المرأة الطوب ولا تراث من الرباع شيئاً. قال: قلت: كيف تراث من الفرع ولا تراث من الرباع شيئاً؟ فقال: ليس لها منه نسب تراث به و إنما هي دخيل عليهم فتراث من الفرع ولا تراث من الأصل ولا يدخل عليهم داخل بسببها<sup>۶۱</sup>؛

امام صادق(ع) فرمود: زوجه از آجر ارث می برد ولی از زمین چیزی ارث نمی برد، راوی می گوید: گفتم: چگونه از فرع ارث می برد و از زمین ارث نمی برد؟ فرمود: چون زن نسبت به شوهرش نسبی ندارد که به سبب آن از او ارث ببرد و او بر آنان(خانواده شوهر) داخل شده، به همین جهت از فرع

۵۹. وسائل الشیعه، ج ۲۶، ص ۲۰۶-۲۰۷، باب ۵ از ابواب میراث الازواج، ح ۳.

۶۰. همان، ص ۲۰۷، باب ۵ از ابواب میراث الازواج، ح ۴.

۶۱. همان، ص ۲۰۶، باب ۶ از ابواب میراث الازواج، ح ۲.



ارث می برد و از اصل چیزی ارث نمی برد، و نباید به واسطه زن فردی اجنبی بر آنان داخل شود.

آخر این روایت مشتمل بر بیان علت حکم ارث نبردن زوجه از مستغلات است و آن این است که ممکن است زن با شوهر دیگری ازدواج کند و او را در سهم خودش با سایر ورثه از نزدیکان شوهر سابقش در منزل شوهر ساکن کند، که این امر به خانواده شوهر گران خواهد بود به ویژه در فرهنگ عربی آن زمان.

#### اشکال در دلالت این روایات:

۱. این دسته از روایات معارض است با روایات دیگری که دلالت بر ارث زن از تمامی ترکه دارد، این روایات بعضی به صراحت و بعضی به اطلاق این حکم را بیان کرده اند و در برخی از این روایات تفصیل داده شده میان فرزندان داشتن و نداشتن، همچون روایات ذیل:

۱- ۱. ما تقول في رجل تزوج امرأة ثم مات عنها و قد فرض الصداق؟ قال: لها نصف الصداق و ترثه من كل شيء و إن ماتت فهو كذلك<sup>۶۲</sup>؛

عبید بن زراره و فضل بن ابی العباس می گویند به امام صادق (ع) گفتیم چه می فرمایید در مورد مردی که با زنی ازدواج کرده و فوت می کند و مهریه نیز تعیین نموده؟ فرمود: نصف مهریه برای زن (برعهده شوهر) است و از هر چیزی از شوهرش ارث می برد و اگر زن بمیرد شوهر نیز ارث می برد.

۱- ۲. موثقة الفضل بن عبد الملك و ابن أبي يعفور عن أبي عبد الله (ع)، قال سألته عن الرجل هل يرث من دار امرأته أو أرضها من التربة شيئاً أو يكون في ذلك بمنزلة المرأة فلا يرث من ذلك شيئاً؟ فقال: يرثها و ترثه من كل شيء

ترك و تركت<sup>۶۳</sup>؛

۶۲. وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۳۲۹، باب ۵۸ از ابواب المهور، ح ۹.

۶۳. همان، ج ۲۶، ص ۲۱۲، باب ۷ از ابواب میراث الازواج، ح ۱.

از امام صادق (ع) سؤال کردم آیا مرد از خانه همسرش و یا زمین او از خاکش چیزی ارث می‌برد و یا در این موضوع مانند زن است که از اینها چیزی ارث نمی‌برد؟ فرمود: زن از شوهر و شوهر از زن از هرچه هریک به جای گذاشته اند ارث می‌برند.

۱- ۳. عن ابن اذينة: في النساء إذا كان لهنّ ولد اعطين عن الریاع<sup>۶۴</sup>؛

از ابن اذینه در مورد زنان روایت شده است که هرگاه فرزندی داشته باشند از زمین به آنها داده می‌شود.

۲. اشکال مهم تر این است که روایات محرومیت در چند جهت معارض با

قرآن است:

۲- ۱. آیه ولهنّ الریاع مما ترکتم ان لم یکن لکم ولد فإن کان لکم ولد فلهنّ

الثلث من ممّا ترکتم من بعد وصیة توصون بها اودین؛

برای زنان یک چهارم است از آنچه به جای می‌گذارید اگر برای شما فرزندی نباشد.

و اگر برای شما فرزندی نیست برای آنان یک هشتم است از آنچه به جای

می‌گذارید پس از وصیتی که به آن وصیت نموده‌اید و بدهی هایتان.

۲- ۲. آیه: للرجال نصیب مما ترک الوالدان والأقربون وللنساء نصیب مما

ترک الوالدان والأقربون مما قلّ منه أو کثر نصیباً مفروضاً<sup>۶۵</sup>؛

برای مردان سهمی است از آنچه والدین و خویشاوندان به جای می‌گذارند و

برای زنان سهمی است از آنچه والدین و خویشاوندان به جای می‌گذارند کم

باشد یا زیاد، نصیب هر کس معین گردیده است.

۲- ۳. آیه: ولكلّ جعلنا موالی ممّا ترك الوالدان والأقربون والذین عقدت

۶۴. همان، ص ۲۱۳، باب ۷ از ابواب میراث الأزواج، ح ۲.

۶۵. نساء، آیه ۷.

ایمانکم فاتوهم نصیبهم ... ۶۶؛

برای هرکس وارثانی قرار دادیم که از میراث پدر و مادر و نزدیکان ارث ببرند و کسانی که با آنها پیمان بسته اید نصیبشان را بپردازید.

بررسی تعارض با کتاب از دیدگاه اصولی

تخصیص عمومات قرآن به خبر متواتر مورد اتفاق تمامی مسلمانان است، چون یکی از کارکردهای سنت تصدی شرح و بیان قرآن و تفصیل شرایع و احکامی است که در قرآن آمده است، و مانعی برای تخصیص قرآن به سنت در صورتی که مخصص به منزله قرینه کاشف از مراد عام باشد وجود ندارد و ظاهراً این مقدار از تخصیص مورد اتفاق مسلمانان است و به همین جهت امکان تخصیص قرآن به سنت متواتر از مسلمانات شمرده می شود. لکن در تخصیص قرآن به خبر واحد اختلاف است و سه نظریه در این مورد وجود دارد:

نظریه اول: عدم جواز مطلقاً هر چند خبر در منتهی درجه صحت باشد؛ چون، قرآن قطعی است و خبر واحد ظنی است.

نظریه دوم: جواز تخصیص به طور مطلق و همان گونه که خبر متواتر قرآن را تخصیص می زند خبر واحد نیز تخصیص می زند، این نظریه ای است که جمهور اصولیان برآنند.

نظریه سوم: تفصیل بین صورتی که عام قرآنی قبل از خبر واحد به دلیل قطعی تخصیص خورده باشد که به سبب این تخصیص ظنی شود و در این صورت تخصیص آن به خبر واحد جایز است، و صورتی که تخصیص نخورده باشد که در این صورت تخصیص به خبر واحد صحیح نیست، حنفی ها به این نظریه قایلند. سخن در مورد تقیید مطلقات قرآن به خبر واحد همانند تخصیص است.

۶۶. نساء، آیه ۳۳.

با توجه به این نظریات موضع اصولیان در برابر احادیثی که ارث زن را از زمین منتفی می‌داند، روشن است، بنابه نظریه اول روایات نمی‌توانند مخصص آیه ارث باشند چون قطعی الصدور نیستند، بنابر این نمی‌توان میان این روایات و آیات ارث جمع نمود و تعارض میان آنها مستقر است و از آنجا که قرآن قطعی است و روایات ظنی قرآن بر روایات مقدم خواهد بود.

بنابر نظریه سوم که مختار حنفیان است، از آنجا که عموم آیات ارث پیشتر به دلیل قطعی تخصیص زده نشده است این روایات نمی‌توانند مخصص آیه باشند، بلکه خواهیم گفت که لسان آیات ارث قاطع است.

اما بنا به نظریه دوم ممکن است این گونه گفته شود که می‌توان تخصیص قرآن به روایات روایات را پذیرفت، لکن صحیح نیست، چون ادعای تخصیص در صورتی مورد قبول است که دلالت عام قرآن از باب ظهور باشد و در عموم ظهور داشته باشد و نه در صورتی که نص در حکم باشد. در چنین صورتی شکی نیست که عموم قرآن قابل تخصیص نیست، چون در مدلول خودش نص است و احتمال خلاف در آن نمی‌رود و قرینه خلاف را بر نمی‌تابد. بنابراین باید به اسقاط و تکذیب خبر قایل شویم، چون صدور تناقض از شارع محال است و از آنجا که قرآن قطعی الصدور و قطعی الدلاله است، باید از روایات دست بکشیم و آن را تکذیب کنیم.

**بیان وجه تعارض:** وجه تعارض میان روایات و آیات مربوط به ارث زن را به بیان‌های مختلف می‌توان توضیح داد که اهم آنها عبارتند از:

**بیان اول:** تعارض میان روایات نافی ارث زوجه از زمین و آیه ازواج در قالب تخصیص و تقیید نمی‌گنجد تا بگوییم عمومات قرآن به روایات صحیح تخصیص می‌خورد و مقید می‌شود و مانعی نیز برای تخصیص قرآن به روایات صحیح - روایات مربوط به ارث تقریباً در حد استفاضه است - وجود ندارد، بلکه تعارض میان آنها در حد مخالفت با ظهور قوی همانند نص است، چون زوجه در صورتی

که از زمین چیزی ارث نبرد قطعاً سهم او از یک چهارم و یا یک هشتم ترکه کمتر خواهد بود و مقید نمودن آیه به یک چهارم و یک هشتم ترکه که از آن ارث می برد و نه کل ترکه، هر چند عنوان ربع و ثمن را حفظ می کند، لکن با مقام تحدید و تعیین سهام به نسب و فرض منافات دارد؛ یعنی موجب اختلال میزان فرائض و سهام است، و به لغز و معماگویی شبیه تر است تا تخصیص و تقیید.

تفاوت زیادی وجود دارد میان این که فردی بگوید: «عالم را احترام کن» و پس از آن با بیان جداگانه ای بگوید که مقصودش عالم غیر فاسق است، و میان اینکه بگوید: «اموال را دو قسمت کنید نصف آن برای زید و نصف دیگر برای عمرو» و آن گاه در بیان جداگانه ای بگوید مقصودش از نصف اموال برای زید، فقط نصف اموال منقول است نه کل اموال. چنین تقییدی موجب الغای تقسیم اولی او و تنصیف اموال است و نمی توان آن را تقیید و تخصیص نامید.<sup>۶۷</sup>

مخالفت این روایات با قرآن در موردی بیشتر رخ می نماید که بیشتر دارایی فردی را زمین و مستغلات تشکیل دهد و یا کل ترکه وی منحصر در زمین باشد. بیان دوم: تعارض میان این روایات با آیه دوم، تعارضی مستقر است، چون آیه صریح در مستحق بودن زنان برای ترکه است. این آیه مشتمل بر تأکیدهای جالب توجهی در چهار جمله است:

۱. فقره اول که بعینه در فقره دوم تکرار شده است، جمله ای است که ارث مردان را بیان کرده و با همان ترکیب و الفاظ در مورد زنان تکرار شده است. این تعبیر حاکی از آن است که ارث بردن زنان و مردان به یک شکل است: «للرجال نصیب مما ترك الوالدان والأقربون وللنساء نصیب مما ترك الوالدان والأقربون...»، نساء، آیه ۷».

۶۷. مجلة فقه اهل البيت (ع)، شماره ۴۵، مقاله ميراث الزوجة من العقار ۱ و ۲، آية الله سيد محمود هاشمی شاهرودی.

هرگاه فردی قرص نانی به فرزندانش بدهد ممکن است بگوید: «برای تمامی فرزندانم در این نان سهمی است» و ممکن است این گونه بگوید: «برای فرزند بزرگ سهمی و برای فرزند وسط سهمی و برای کوچک سهمی است». این دو تعبیر در یک جهت اشتراك و در یک جهت اختلاف دارند، جهت اشتراك این است که همه آنان در نان سهم دارند و جهت اختلاف این است که تعبیر اول از حیث بیان وحدت استحقاق کمی و کیفی اطلاق دارد، در حالی که تعبیر دوم از نظر بیان وحدت استحقاق کمی مطلق است ولی از لحاظ بیان وحدت استحقاق کیفی صریح است. این تعبیر سبب استحکام تعارض است.

۲. فقره سوم دلالت بر مبالغه در بیان استحقاق ارث از تمامی ترکه دارد: «مما قل منه أو أكثر»؛ چون عبارت اول برای بیان استحقاق مردان و زنان کافی است، لکن باین وصف قرآن به عبارت اول اکتفا نکرده و به دنبال آن عبارت دیگری نیز آورده است و این نیست مگر برای بیان این که استحقاق زنان برای ترکه همانند مردان در همه اجزای ترکه است. بیان این استحقاق اجمالی نیست و به طور قطع مجالی برای تخصیص و تقیید نمی گذارد.

۳. فقره چهارم که ختم آیه است حتمیت این حدود را اثبات می کند. سهام ارث سهامی ثابت است که تعیین آن از جانب خداوند صورت گرفته و قابل تغییر و تبدیل نیست: «نصیباً مفروضاً». توضیح بیشتر در مورد این قسمت خواهد آمد. اشکال: آیه در مورد ارث نسبی است و نه ارث سببی، بنابراین شامل ارث زن و شوهر نمی شود.

پاسخ: بسیار واضح است که آیه در صدد رد نظریه حاکم بر نظام جاهلی است که میان مردان و زنان در انسانیت و تمامی حقوق تفاوت قایل بودند. مفسران نیز از آیه همین برداشت را کرده و حیثیت نسبت را در نظر نگرفته و آن را قیدی در دلالت آیه بر تساوی میان مطلق مردان و مطلق زنان در استحقاق ترکه و اختصاص آن به

ورثه نسبی ندانسته اند.

**بیان سوم:** تعارض میان روایات نافی ارث زن از زمین و آیه سوم مستحکم است. این تعارض مبتنی بر استدلال به فقره دوم آیه - والذین عقدت ایمانکم فآتوهم نصیبهم - و شمول آن برای ازواج است، در این آیه امر به پرداخت بدون کم و کاست سهم بر صاحب آن شده است. برای مثال هرگاه کسی از دیگری ده دینار قرض کند و سپس نه دینار و سه چهارم دینار را به او برگرداند، ادای تمام قرض بر آن صدق نمی‌کند، پرداخت ناقص در حقیقت ادا محسوب نمی‌شود هر چند مجازاً بر آن اطلاق شود.

بر این بیان این اشکال وارد است که اصل ادعای شمول آیه برای ازواج تمام نیست که توضیح آن خواهد آمد.

**بیان چهارم:** در بیان‌های گذشته معارضه میان روایات با برخی از جملات آیات ارث ذکر شد، لکن در این بیان می‌خواهیم بگوییم تعارض میان یک حدیث و یک آیه نیست تا با قاعده تخصیص عام و یا تقیید مطلق آن را حل کنیم، بلکه تعارض با گروهی از آیات است که مشتمل بر احکام زیادی است، علاوه بر این که با سنت نیز معارض است. هرگاه امر دایر میان تخصیص همه ادله و عدم تخصیص هیچ یک از آنها باشد جای تردید نیست که عدم تخصیص مقدم است. مسئله مورد بحث از همین قبیل است؛ چون نفی ارث زوجه از زمین مستلزم تخصیص چندین دلیل از ادله ارث در کتاب و سنت است، ولی اثبات آن مستلزم تخصیص حتی یک دلیل هم نیست.

**بیان پنجم:** بیان‌های گذشته در تقریب تعارض تکیه بر اثبات تنافی میان دلالت خاص احادیث و دلالت خاص برخی از آیات ارث داشت، لکن در این بیان می‌خواهیم تنافی میان روایات محرومیت و دلالت مجموعی را که از همه آیات ارث استفاده می‌شود اثبات کنیم، در این بیان به تک تک آیات نگاه نمی‌شود.

آیات ارث در چگونگی دلالتشان بر احکامی که در آنها آمده، متنوع اند که ذیلاً به این آیات و دلالت هر کدام اشاره می‌کنیم:

برخی از این آیات به دلالت عموم بر حکم دلالت دارند، همچون آیه «ولکل جعلنا موالی مما ترك الوالدان والأقربون»<sup>۶۸</sup>، که لفظ «کل» از ادوات عموم است. در آیه «للرجال نصیب مما ترك الوالدان والأقربون وللنساء نصیب مما ترك الوالدان والأقربون...»<sup>۶۹</sup>، جمع محلّی به الف و لام، بنا بر قول معروف، بر عموم دلالت می‌کند، همچنین در آیات «وأولوا الأرحام بعضهم أولى ببعض فی کتاب الله من المؤمنین والمهاجرین...»<sup>۷۰</sup> و آیه «ان الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا بأموالهم و انفسهم فی سبیل الله والذین آووا و نصروا اولئک بعضهم اولیاء بعض و الذین آمنوا ولم یهاجروا ما لکم من ولایتهم من شیء حتی یهاجروا... و الذین کفروا بعضهم اولیاء بعض... و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله...»<sup>۷۱</sup>.

برخی از آیات به دلالت اطلاق بر حکم دلالت دارند، همچون آیات «یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین...»<sup>۷۲</sup> و «ولکم نصف ما ترک ازواجکم... و لهن الربع ممّا ترکتم... و إن کان رجل یورث کلاله او امرأة وله أخ او أخت...»<sup>۷۳</sup> و «یستفتونک قل الله یتیکم فی الکلاله إن امرؤ هلك لیس له ولد وله أخت فلها نصف ما ترک»<sup>۷۴</sup>.

لسان برخی دیگر از آیات ارث - بلکه همه آنها - تنها لسان بیان یک حکم

۶۸. نساء، آیه ۳۳.

۶۹. همان، آیه ۷.

۷۰. احزاب، آیه ۶.

۷۱. انفال، آیه ۷۲-۷۵.

۷۲. نساء، آیه ۱۱.

۷۳. همان، آیه ۱۲.

۷۴. نساء، آیه ۱۷۶.



شرعی نیست، بلکه در آن خصوصياتی است که با توجه به آنها نمی توان هر استثنا و تخصیصی را به سرعت قبول نمود، از جمله:

۱. بیان تفصیلی و کامل حکم با تصریح و نص بر آن و عدم اکتفا به ظهور الفاظ: مانند آیه «للرجال نصیب مما ترک الوالدان والأقربون وللنساء نصیب مما ترک الوالدان والأقربون مما قل منه أو کثر نصیباً مفروضاً»<sup>۷۵</sup>. در این آیه که قرآن کریم به بیان اینکه برای مردان و زنان سهمی از ترکه است، اکتفا ننموده، بلکه تفصیل داده و حکم هر گروه از ورثه را اعم از زن و مرد به صورت جداگانه بیان فرموده است.

۲. مقدار سهم ها و صاحبان سهام و حالات مختلف آنها به صورت تفصیلی بیان شده است؛ همچون حالات پدر با فرزند و بدون فرزند، همچنین حالات مادر با فرزند و بدون فرزند و با وجود برادر و بدون وجود برادر، پدری بودن برادران و یا مادری بودن آنها، حالات ورثه از ناحیه یکی بودن و یا متعدد بودن و دیگر تفصیلاتی که در سایر احکام قرآن به این شکل دیده نمی شود. این تفصیلات، تخصیص و تقیید آیات را بسیار بعید می سازد، بر خلاف احکام دیگر همچون نماز و زکات که در قرآن کریم به صورت اجمالی آمده و در صورت کنار گذاشتن مخصص ها و مقیدها و خصوصياتی که در روایات آمده نمی توان به عمومات و مطلقات آنها اکتفا نمود.

۳. بیان تفصیلی احکام ارث در قرآن و تصریح به اینکه این احکام از جانب خداوند تشریح شده است. هر چند تمامی احکام شرعی خواه در قرآن کریم بیان شده باشد و یا در سنت همه احکامی الهی است، لکن می بینیم تنها در مورد ارث تأکید شده که این احکام از سوی خداوند صادر و بیان شده و نزد خداوند احکامی ثابت است با تعابیری از قبیل: «نصیباً مفروضاً»<sup>۷۶</sup>، «یوصیکم الله فی اولادکم ...

۷۵. همان، آیه ۷.

۷۶. نساء، آیه ۷.

فريضة من الله ان الله كان عليماً حكيماً»<sup>۷۷</sup>، «كان ذلك في الكتاب مسطوراً»<sup>۷۸</sup>، «... في كتاب الله ان الله بكل شيء عليم»<sup>۷۹</sup>، «ولكم نصف ما ترك أزواجكم... وصية من الله والله عليم حلیم»<sup>۸۰</sup>. در آیه «يستفتونك قل الله يفتيكم في الكلالة... يبين الله لكم ان تضلّوا والله بكل شيء عليم»<sup>۸۱</sup>،

سؤال مسلمانها متوجه به پیامبر(ص) بوده، لکن خداوند متصدی پاسخ آن شده و تصریح فرموده که خداوند است که این احکام را برای شما بیان می کند.

۴. تأکید بر اجرای احکام ارث مطابق قرآن و ترغیب به آن و برحذر داشتن از

مخالفت و عدم اجرای آن:

تلك حدود الله و من يطع الله و رسوله يدخله جنات تجري من تحتها الانهار خالدین فيها و ذلك الفوز العظيم و من يعص الله و رسوله و يتعد حدوده يدخله ناراً خالداً فيها وله عذاب مهين؛<sup>۸۲</sup>

اینها(احکام ارث) حدود الهی است هر کس از خداوند و رسولش اطاعت کند او را داخل بهشتی می کند که در زیر آن نهرها جاری است و در آن جاودان خواهند بود، این رستگاری بزرگ است. و کسی که از خدا و رسول او نافرمانی کند و از حدود الهی تجاوز کند او را در داخل جهنم کند و در آن جاودانه خواهد ماند و برای او عذابی خوار کننده است.

در آیه دیگر می فرماید: «فآتوهم نصيبهم إن الله كان على كل شيء شهيداً؛

سهم آنان را به آنان بدهید، همانا خداوند بر هر چیزی شاهد است». با تأمل و دقت

۷۷. نساء، آیه ۱۱.

۷۸. احزاب، آیه ۶.

۷۹. انفال، آیه ۷۵.

۸۰. نساء، آیه ۱۲.

۸۱. نساء، آیه ۱۷۶.

۸۲. نساء، آیه ۱۳-۱۴.

در این آیات با تعابیر مختلفی که در آن‌ها آمده است به این نتیجه می‌رسیم که احکام مربوط به ارث احکامی ثابت است و با نسخ و تخصیص و تقييد قابل تغيير نيست .  
 اشکال: این ادعا با برخی تقييدات آیات ارث همچون موانع ارث - کفر، قتل، بردگی - منافات دارد .

پاسخ: اولاً: تقييدات یاد شده با مسئله مورد بحث ما متفاوت است، چون موانع ارث در فتاوا و روایات محل اتفاق میان امامیه و دیگر مذاهب است، علاوه بر اینکه شخص پیامبر (ص) متصدی بیان این احکام شده، در حالی که در مورد ارث زوجه از زمین به این شکل نیست .<sup>۸۳</sup>

ثانیاً: نسبت میان ادله موانع ارث و ادله ارث، رابطه تخصیص و یا تقييد نیست، بلکه از باب ورود است و مواردی که ممنوع از ارثند تخصصاً از دایره ارث بیرونند، مانند ادله استثنای دین و وصیت از ترکه میت که از باب ورود است و نه تخصیص، لکن ادله محروم بودن زوجه بر فرض تام بودن این گونه نیستند .

#### حل تعارض میان آیات و روایات

پس از آنکه دانستیم امکان جمع عرفی میان احادیث نافی ارث زوجه از زمین و آیات ارث به تخصیص و تقييد وجود ندارد، ناچاریم برای برون رفت از این تنگنا چاره‌ای دیگر بیندیشیم، اولین راه حل پیشنهادی راه حلی است که سید مرتضی آن را ذکر نموده و آیت الله سید محمود هاشمی (دام ظلّه) آن را تعمیق بخشیده است که خلاصه آن چنین است:

روایات نافی ارث زوجه از زمین حمل شود بر ارث نبردن از عین، و ارث بردن از قیمت آن . در این صورت اشکالات گذشته وارد نخواهد بود و اختلالی در سهام و فرائض نیز به وجود نمی‌آید، این شکل از جمع تنها مخالف با ظهور خطاب آیه ازواج  
 ۸۳. جواهر الکلام، ج ۳۹، ص ۱۵-۴۸، الموسوعة الفقهية (الکویتیه)، ج ۳، ص ۲۲-۲۵ .

است در اینکه سهام به نحو اشاعه در عین است و این در حد تفسیر آیه خواهد بود. قبول مخالفت روایات به معنای اول با قرآن بر سید مرتضی دشوار بود، او که به صدور روایات محرومیت و اجماع طایفه بر محروم بودن اجمالی زوجه از ارث زمین اقرار داشت، بدین گونه میان روایات و اجماع و ظاهر آیات جمع کرد و این گونه جمع را عمل به هر دو دلیل و جمع میان دو دلیل قطعی می‌داند. به عبارت دیگر روایات محرومیت زوجه از ارث زمین صریح در ارث نبردن زوجه از عین است و اما ارث نبردن وی از قیمت زمین ظاهر روایات مذکور بوده و صریح در آن نیست. تعبیر «لا تراث من الأرض شيئاً» نیز قابل حمل بر عدم ارث از اعیان زمین و خاک آن است و با ارث از قیمت آن در صورتی که ظهور قوی تری اقتضای آن را داشته باشد، منافات ندارد، و این ظهور قوی تر صراحت ربع و ثمن ترکه در آیه شریفه است، بنابراین از ظهور دلالت هر یک از آیه و روایات به صراحت دیگری، رفع ید می‌شود.

**اشکال:** تفکیک میان عین و مالیت در تخصیص و تفسیر قرآن و ادله ارث به خارج کردن عین و باقی گذاردن مالیت در تحت آن، غیر عرفی است.

**پاسخ:** چنین تفکیکی در باب اموال و حقوق، عرفی است، شاهد این مطلب روایات محروم بودن زوجه از ساختمان و آجر و چوب است که میان عین آن و مالیت آن در ارث بردن زوجه تفصیل داده است.

**اشکال دیگر:** بیان روایات محرومیت به اینکه زوجه از قیمت ساختمان ارث می‌برد و از زمین به او داده نمی‌شود، تقریباً صریح است در اینکه از قیمت زمین به او داده نمی‌شود، و گرنه همراه با قیمت ساختمان قیمت زمین نیز می‌آمد.

**پاسخ:** این که در روایات سخن از دادن قیمت ساختمان به میان آمده، در برابر ندادن از قیمت زمین نیست، بلکه در برابر عدم اعطا از عین زمین و خانه است، بنابراین می‌توان از قیمت زمین نیز به او داد. به همین جهت این روایات به لسان استثنای عدم اعطای زمین آمده است، بنابراین روایات تفصیل صریح در عدم

اعطای قیمت زمین نیست، تا قائل به عدم صحت این جمع شویم، بلکه در ادامه بحث خواهیم گفت که در روایات تفصیل نیز قرآینی وجود دارد که دلالت بر محروم نبودن زوجه از قیمت زمین دارد.

این یکی از روش‌های شناخته شده جمع عرفی است که هنگام تعارض، حمل ظاهر بر صریح و یا اظهر شود، این جمع با اخص بودن موضوع روایات که در خصوص زمین و مستغلات از ترکه است، منافات ندارد. مقتضای قواعد در اینجا تخصیص است نه تصرف در ظهور حکم خاص، چون تخصیص در صورتی صحیح است که مقدم داشتن خاص فقط تخصیص و تقیید عام را در پی داشته باشد، نه ملغی شدن و خلل وارد شدن در عنوان عام - ریع و ثمن را -، که در این صورت عکس آن با قواعد جمع عرفی سازگارتر است.

و از دیگر شواهد بر صحت این جمع عرفی، تعلیلی است که در روایات منع آمده است مبنی بر این که ارث نبردن زن از زمین به این جهت است که زن با ازدواج مجدد فرد غریبه‌ای را وارد زندگی ورثه نکند و میراث آنان را تباه نکند. ظاهر این تعلیل آن است که میراث آنان همان میراث مقرر است، نه این که ارث آنان از ترکه زیاد و ارث زن کم شود، در این صورت باید چنین گفته می‌شد که زن حقی نسبت به زمین و خانه ندارد و این میراث سایر ورثه است، نه زوجه. بنابراین مقصود روایات حفظ عین میراث مفروض ورثه - خواه ساختمان باشد، خواه زمین - از شراکت شوهر جدیدی است که ممکن است زن انتخاب کند و این مقصود با محروم شدن زوجه فقط از عین زمین و ساختمان و ارث بردن از قیمت آن سازگار است. این چنین جمعی که سید مرتضی میان آیات و روایات برقرار کرده جمعی متین و با تعلیلی که در اکثر این روایات آمده سازگار است.

بر این اساس دیدگاه سید مرتضی مبنی بر محروم بودن زوجه از عین زمین و نه قیمت آن - خواه به صورت مطلق و خواه در خصوص زنی که فرزند ندارد، بنا بر

عمل به روایت صحیح ابن اذینه - ثابت می شود. ۸۴

ملاحظه‌ای بر این وجه جمع

وجه جمع یاد شده براساس بیان اولی که پیش از این در وجوه تعارض گفتیم، استوار است. آن بیان این بود که آیه ظاهر در ارث زن از عین است و در این جمع مشکلی نیست مگر اینکه مخالف با این ظهور آیه است و این مشکلی نیست که نتوان آن را حل نمود، بلکه می توان از این ظهور دست کشید. لکن اگر بیان‌های چهارگانه دیگری را که گفتیم لحاظ کنیم و معارضه میان این روایات و آیات ارث را در سطح مخالفت با ظاهر ندانیم، بلکه آن را در سطح مخالفت با صریح آیات بدانیم؛ چرا که آیات مذکور محفوظ به تأکیدی است که فراتر از ظهوری است که امکان تخصیص یا تقييد یا نسخ آنها وجود ندارد، در این صورت دیگر مجالی برای قبول این وجه جمع باقی نمی ماند، چون براساس این بیان، تعارض میان آیه و روایات مستحکم است و قابل جمع نیست.

براساس تقریب‌هایی که گفتیم معلوم شد که آیات ارث حتی با خود قرآن قابل نسخ نیست تا چه رسد به نسخ با سنت. آیت الله سید محمد حسین فضل الله مبعداتی را برای حکم به محروم بودن زوجه از ارث زمین، ذکر کرده و می گوید:

مسئله ارث زوجه محل ابتلای هر مسلمانی است و حکم چنین مسئله‌ای باید به وضوح در زمان پیامبر (ص) بیان می شد. جای تردید نیست که مسلمانان در زمان پیامبر (ص) مالک زمین و خانه و املاکی بوده‌اند و آنچه از قرآن معلوم می شود این است که حکم این گونه اموال همانند دیگر اموال میّت است که همه جزو ترکه محسوب می شود و ورثه همانند دیگر اموال مستحق آن می باشند. اگر این گونه املاک حکم دیگری مغایر با سایر اموال داشت، حکمی خلاف ظاهر قرآن بوده و بر پیامبر (ص) لازم

۸۴. مجله فقه اهل البیت (ع) شماره ۴۵، مقاله (میراث الزوجه من العقار ۱ و ۲) آیت الله سید

محمود هاشمی شاهرودی.

بود که آن را بیان نماید، و گر نه تأخیر بیان از وقت حاجت لازم می‌آید، و مقتضای آن انداختن مردم به کار حرام است؛ چرا که باید مالی را از ترکه به زوجه بدهند که مستحق آن نیست و دیگران را از حقشان در مورد آن اموال محروم کنند.<sup>۸۵</sup>

نتیجه بحث: پس از انسداد همه راه‌ها برای مصالحه فنی میان روایات نافی ارث زوجه از زمین و آیات ارث، چاره‌ای جز چشم پوشی از روایات باقی نمی‌ماند به ویژه آن که سند این روایات قطعی نیست و با روایات دیگری نیز تعارض دارد، البته این نتیجه فتوایی نیست و صرفاً نظریه‌ای علمی است که انتظار می‌رود مورد نقد و تکمیل قرار گیرد، هر چند در نگاه اول پذیرش این نظریه به واسطه مخالفت آن با شهرت سنگینی می‌نماید. از حاج آقا رحیم ارباب که از علمای نزدیک به عصر حاضر است نیز این نظریه نقل شده است. ایشان بر اساس صحیحی ابن ابی یعفور که با قرآن موافق است قایل به ارث بردن زوجه از عین زمین است،<sup>۸۶</sup> برخی از معاصرین نیز همین نظریه را دارند.<sup>۸۷</sup>

#### بحث هشتم:

به دلالت آیه شریفه «ولکم نصف ما ترک ازواجکم ان لم یکن لهن ولد فان کان لهن ولد فلکم الربع ... و لهن الربع مما ترکتم ان لم یکن لکم ولد فان کان لکم ولد فلهن الثمن ...»، زوجین با فرزندان در ارث شریکند، لکن جای بحث دارد که غیر از اولاد چه کسانی از ورثه با زوجین شریکند؟ معروف میان فقها این است که زوجین با همه طبقات نسبی سه گانه در ارث شریکند. این مطلب به چند وجه بیان شده است:

وجه اول: شریک بودن زوجین با طبقه اول ارث که فرزندان و پدرانند. این آیه

۸۵. فقه الموارث و الفرائض، تقریرات درس سید محمد حسین فضل الله (خنجر حمیه)، ج ۲، ص ۲۶۱.

۸۶. بررسی میراث زوجه در حقوق اسلام و ایران (دکتر حسین مهرپور)، ص ۱۳۲.

۸۷. فقه الموارث و الفرائض، تقریرات بحث آیه الله سید محمد حسین فضل الله (خنجر حمیه)، ج ۲، ص ۲۵۳-۲۸۴، الفرقان فی تفسیر القرآن (صادقی)، ج ۴-۵، ص ۳۰۱-۳۰۹.

شریفه تصریح به مشارکت آنان با فرزندان دارد، هر چند اولاد موجب حجب زوجین از نصیب اعلایشان که نصف و ربع است می شوند و سهم آنان را از نصف به ربع برای زوج و از ربع به ثمن برای زوجه کاهش می دهند. واضح است که اولاد با پدران جمع می شوند، بنابراین آیه دلالت بر اشتراك با پدران نیز دارد.

مشارکت زوجین با وارثان طبقه دوم و سوم به اولویت ثابت می شود، چون طبقه اول نزدیکتر به میت هستند و به همین جهت بر آنها مقدم شده اند.

وجه دوم: سیوری در کنز العرفان وجه دیگری را برای مشارکت زوجین در تمامی طبقات ذکر نموده و می گوید مقدم شدن زوجین بر کلاله در آیه دلالت بر اجتماع آنان با همه طبقات دارد.<sup>۸۸</sup>

اشکال: این ادعا روشن نیست، چون صرف مقدم شدن ازواج بر کلاله در کلام با قطع نظر از سایر ادله، برای استظهار چنین حکمی کافی نیست و ادعای مذکور ظهور عرفی ندارد.

وجه سوم: تمسک به اطلاق آیه «ولکم نصف ما ترک ازواجکم ان لم یکن لهن ولد فان کان لهن ولد فلکم الربع مما ترکن من بعد وصیة یوصین بها او دین و لهن الربع مما ترکتم ان لم یکن لکم ولد فان کان لکم ولد فلهن الثمن مما ترکتم من بعد وصیة توصون بها او دین...» اطلاق آیه بر استحقاق زوجین نسبت به ارث به طور مطلق و بدون هیچ گونه قیدی دلالت دارد، بنابراین نمی توان آن را به حالتی خاص و یا به صورت اجتماع آن با طبقه ای خاص مقید نمود و اگر قیدی برای ارث زوجین بود باید در آیه می آمد، مقید شدن آیه به داشتن و یا نداشتن فرزند برای محدود کردن حصه ازواج است و نه اصل استحقاق. می توان این اطلاق را تقویت نمود و آن را به حد ظهور لفظی ارتقا داد، در این آیه تنها سکوت از ذکر قید نشده که از آن شمول برای هر عنوانی که «ازواج» بر آن صادق است بدون استثنا استفاده شود بلکه در آیه

۸۸. کنز العرفان (سیوری)، ج ۲، ص ۳۳۰.



قرآینی است که آن را از این اطلاق ارتقا می دهد و به حدّ عموم لفظی که در آن به شمول تصریح شده می رساند. این قرآین با مراجعه به سایر آیات ارث به دست می آید، در این آیات که احکام طبقات ارث بیان شد، تعبیر به گونه ای است که ارث را در فرض انحصار وارث برای وی ثابت می داند، نه به طور مطلق. به تعبیری که در مورد ارث طبقه دوم آمده دقت کنید: «إِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوْ امْرَأَةٌ وَ لَهَا أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ؛ اگر مرد یا زنی که از او رث می برند کلاله<sup>۸۹</sup> باشد برادر و یا خواهری داشته باشد، برای هر کدام از آن دو یک ششم (ماترك) است». «ان امرؤ هلك ليس له ولد و له أخت فلها نصف ما ترك؛ اگر مردی از دنیا برود که فرزندی نداشته باشد و برای او خواهری باشد نصف اموالی را که به جا گذاشته از او ارث می برد». در حالی که تعبیر آیات هنگام بیان احکام مربوط به زوجین متفاوت است: «ولكم نصف ما ترك ازواجكم... فلکم الرّبع مما تركن» و «لهن الرّبع مما تركتم... فلهن الثمن مما تركتم» و حکم را با قطع نظر از وجود وارث دیگر - از هر طبقه که باشند - بیان کرده و آن را حقی ثابت برای زوجین در ترکیه یکدیگر به صورت مطلق دانسته، خواه وارث دیگری وجود داشته و یا نداشته، هر چند وجود وارثان دیگر همچون اولاد در حجب زوجین از سهم اعلایشان که نصف و ربع است، تأثیر دارد، لکن در اصل استحقاق زوجین برای ارث تأثیری ندارد.

وجه چهارم: این وجه از چند مقدمه تشکیل می شود:

مقدمه اول: جای تردیدی نیست که زوجین با طبقه اول از طبقات نسب - پدر و مادر و اولاد - جمع می شوند.  
مقدمه دوم: آیه ازواج دلالت دارد بر این که زوجین به حسب سهم ها و قیودی که در آیه آمده، مستحق ارث اند.

مقدمه سوم: آیه «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ»<sup>۹۰</sup> دلالت دارد بر این که

۸۹. مراد از کلاله در اینجا مرد یا زنی است که فرزند و پدر و مادر نداشته باشد.

۹۰. انفال، آیه ۷۵؛ احزاب، آیه ۶.

نسب در هر طبقه ای که باشد نسبت به دیگران در ارث مقدم است .

این آیه به اطلاقش دلالت بر تقدم «أولوا الأرحام» - خویشاوندان نسبی - بر خویشاوندان سببی دارد و اینکه خویشاوندان سببی با نسبی جمع نمی شوند، لکن این اطلاق قابل تقييد است .

تعبير به «أولى» که افعال تفضيل است برای بيان نسبت میان دو چیز و برتری دادن یکی بر دیگری است .

صيغه «أولى» به دلالت مطابقی دلالت بر برتری رحم و نسب در استحقاق ارث و مقدم بودن آنان بر دیگران دارد و به دلالت التزامی دلالت بر پایین تر بودن غیر رحم و مؤخر بودن آنان در ارث دارد و این دلالتی سلبی است . در نتیجه میان آیه ازواج که برای زوجین استحقاق ارث را ثابت می کند و میان آیه «أولوا الأرحام» که به دلالت التزامی آن را نفی می کند، تنافی وجود دارد . راه جمع میان این دو دلیل ، حمل مطلق بر مقید است به این بیان که آیه ازواج اطلاق آیه «أولوا الأرحام» را مقید می کند و ثابت می کند که زوجین در ارث حق دارند، هر چند نسبت آنها سببی است و نسبی و رحمی نیست . بنابراین زوجین با همه طبقات نسبی در ارث جمع می شوند .

#### بحث نهم :

دلالت آیه روشن است که زوجین با همه طبقات نسبی ارث شریکند و بر وابستگان سببی در اصل استحقاق ارث و در گرفتن سهم تعیین شده مقدم هستند، لکن آیا اشتراك تقدم آنها فقط در سهام معین است یا شامل موارد «رد» - اگر ادله آن نسبت به زوجین تمام باشد - نیز می شود؟

پاسخ این است که چون رد طبق اطلاق آیه «أولوا الأرحام» در مورد همه طبقات نسبی ثابت است می توان اطلاق آن را به ادله رد - در صورت تمام بودن این ادله نسبت به زوجین - مقید نمود و بر این اساس زوجین در موارد رد نیز با سایر طبقات نسبی شریک بوده و بر بستگان سببی مقدم خواهند بود . البته در آینده

خواهیم گفت که رد به زوجین در صورتی است که وارث نسبی دیگری نباشد، بنابراین با وارثان نسبی در رد شریک نخواهند بود.

#### بحث دهم:

هرگاه از ترکه چیزی باقی بماند، آیا به عنوان رد به زوجین داده می شود؟

آنچه از تعیین سهم زوجین در آیه، استفاده می شود، این است که سهم مرد از نصف و سهم زن از یک چهارم در هیچ حالتی بالاتر نمی رود. در صورتی که زوجین شریک دیگری از سایر ورثه داشته باشند،<sup>۹۱</sup> آنچه از سهام اضافه آمده از باب رد به دیگر ورثه داده می شود، نه زوجین؛ چون سهم زوج از نصف و سهم زوجه از یک چهارم بیشتر نمی شود، بنابراین اگر شریک زوجین ورثه نسبی هستند زاید از ما ترك به دلیل آیه: «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ»<sup>۹۲</sup> به آنان داده می شود، نه زوجین؛ چون عنوان «أُولُوا الْأَرْحَامِ» بر وارثان نسبی صادق است نه بر زوجین. اگر شریک زوجین ورثه سببی باشد همچون ضامن جریره، ارث می برند؛ چون ادله ارث شامل او می شود.

اگر شریکی از طبقات نسبی و سببی به جز امام(ع) نباشد، آیا مابقی به زوجین رد می شود و یا میان زوج و زوجه تفصیل داده می شود؟ معلوم است که در این مورد برای اثبات رد به زوجین به آیه «أُولُوا الْأَرْحَامِ» نمی توان تمسک کرد، چون زوجین جزو ارحام نیستند، بنابراین مشمول این آیه نخواهند بود.

ممکن است گفته شود می توان با تمسک به ظاهر آیه ازواج، عدم رد به زوجین و رد به امام را ثابت کرد؛ زیرا مفهوم تعیین نصف و یک چهارم و یک هشتم این است که بیش از این برای زوجین چیزی نیست.

پاسخ: این استدلال مبتنی بر تمسک به مفهوم لقب و یا وصف است و هر دو

۹۱. قلائد الدرر، ص ۳۵۰.

۹۲. انفال، آیه ۷۵؛ احزاب، آیه ۶.

مفهوم چنانکه در علم اصول ثابت شده، حجّت نیستند. ۹۳ بنا بر این آیه ازواج، نسبت به حکم زاید بر سهم، ساکت است و نه آن را نفی می‌کند و نه اثبات، از این رو باید سراغ دیگر ادله - روایات - رفت. روایات نیز در این زمینه مختلف اند، برخی نسبت به شوهر دلالت بر رد دارد مانند این روایت ابوبصیر:

قال: كنت عند أبي عبدالله (ع) فدعا بالجا معة فنظر فإذا: امرأة ماتت وترك  
زوجها لاوارث لها غيره، المال له كله؛ ۹۴

ابوبصیر می‌گوید: نزد امام صادق (ع) بودم، فرمود جامعه را (= کتابی که نزد ائمه علیهم السلام بود)، بیاورند، در آن نظر نموده و چنین آمده بود: زنی فوت کرده و شوهرش باقی مانده و وارث دیگری هم غیر از او ندارد همه مال به شوهر می‌رسد.

برخی از این روایات دلالت بر عدم رد به شوهر دارد مانند روایت جمیل بن درّاج: جمیل بن درّاج عن أبي عبدالله (ع) قال: لا يكون الردّ على زوج ولا زوجة؛ ۹۵ امام صادق (ع) فرمود: به زوج و زوجه رد نمی‌شود.

بعضی از روایات نسبت به زوجه دلالت بر رد دارد، مانند روایت ابوبصیر:

أبو بصير عن أبي عبدالله (ع) في امرأة ماتت وترك زوجها، قال: المال كله له، قلت: فالرجل يموت ويترك امرأته، قال: المال لها؛ ۹۶ ابوبصیر می‌گوید: امام صادق (ع) در مورد زنی که می‌میرد و شوهرش باقی می‌ماند، فرمود: تمام مال برای شوهر است. گفتم: مردی فوت می‌کند زوجه اش باقی می‌ماند، فرمود: مال برای زوجه اش است.

۹۳. جواهر الکلام، ج ۳۹، ص ۸۰.

۹۴. وسائل الشیعه، ج ۲۶، ص ۱۹۷-۱۹۸، باب ۳ از ابواب میراث الازواج، ح ۳.

۹۵. همان، ج ۲۶، ص ۱۹۹، باب ۳ از ابواب میراث الازواج، ح ۸.

۹۶. همان، ص ۲۰۳، باب ۴ از ابواب میراث الازواج، ح ۶.

برخی از روایات دلالت بر عدم رد به زوجه دارد و آن را برای امام می‌داند،  
مانند این روایت:

ابوبصیر عن ابي جعفر(ع) في رجل توفى و ترك امرأته، قال: للمرأة الربع و  
ما بقى فللامام؛<sup>۹۷</sup>

امام باقر(ع) در مورد مردی که فوت می‌کند و زوجه اش باقی می‌ماند  
فرمود: سهم زوجه یک چهارم است و مابقی مال برای امام است.

به سبب اختلافی که میان روایات در این مسئله وجود دارد، نظریات امامیه نیز  
مختلف است:

نظریه اول: عدم رد به زوجین، این نظریه به سلار نسبت داده شده،<sup>۹۸</sup> از اهل  
سنت نیز حنفی‌ها بر این قولند و حنبلیان آن را اصح دانسته‌اند.<sup>۹۹</sup>

نظریه دوم: ردّ به زوج و نه زوجه، مشهور نزدیک به اجماع امامیه همین نظر است.

نظریه سوم: رد به زوج در هر صورت و عدم رد به زوجه در زمان حضور امام  
و رد در حال غیبت امام(ع). این نظریه در حقیقت وجه جمعی میان روایات  
مختلف است.

بررسی این روایات برای رسیدن به نتیجه فتوایی، نیاز به بحثی مبسوط در  
کیفیت فهم و وجه جمع میان آنها دارد که ورود به آن ما را از هدف این مقاله بیرون  
می‌برد، ولی با اختصار به بحثی پیرامون مقایسه این روایات با آیات اکتفا می‌کنیم  
که کدام به آیات نزدیکتر است و کدام دورتر است تا بتوانیم میان آنها برخی را  
ترجیح دهیم، هر چند مرجحات روایات تنها منحصر در مقایسه آنها با قرآن نیست.  
بیان نسبت میان روایات و آیات متوقف بر تمام بودن یکی از این دعاوی است:

۹۷. همان، ج ۲۶، ص ۲۰۲، باب ۴ از ابواب میراث الازواج، ح ۴.

۹۸. المراسم العلویه(سلار)، ص ۲۴۴.

۹۹. الموسوعة الفقهیه(الکویتیه)، ج ۳، ص ۴۹.

ادعای اول: مقتضای تمسک به مفهوم آیه ازواج، ترجیح عدم رد به زوج و زوجه است، پاسخ این ادعا گذشت که گفتیم مفهوم لقب و یا وصف، حجت نیست. ادعای دوم: مفهوم عرفی آیه ازواج با دو تحدیدی که در آن وجود دارد، دلالت بر این دارد که سهم زوجین زیاد و کم نمی شود. برخی از روایات نیز بر این مطلب دلالت می کند، از جمله:

روی الفضل بن شاذان ... عن الامام علی (ع) - فی حدیث - أنه قال: ولا یزاد الزوج علی النصف ولا ینقص من الربع ولا تزاد المرأة علی الربع ولا تنقص من الثمن ... قال الفضل: و هذا حدیث صحیح علی موافقة الكتاب؛<sup>۱۰۰</sup>

فضل بن شاذان از امیرمؤمنان علی (ع) روایت می کند: ارث زوج از نصف بیشتر و از یک چهارم کمتر نمی شود، و ارث زن از یک چهارم بیشتر و از یک هشتم کمتر نخواهد بود... فضل بن شاذان در ذیل حدیث می گوید: این حدیثی صحیح و موافق با قرآن است.

بنابراین محدود کردن ارث زوجین به سهم های یاد شده و نه بیشتر از باب تمسک به مفهوم لقب و یا وصف نیست که حجیت ندارند، بلکه مقتضای مفهوم عرفی آیه است که مازاد ارث به زوجین رد نمی شود. این قول به سلاز نسبت داده شده و براساس آن روایاتی که رد به زوجین را منع می کند بر دیگر روایات ترجیح داده می شود.

آری در مورد ورثه نسبی از این ظهور عرفی که در آیات وجود دارد به واسطه آیه «اولوا الارحام» که شامل ورثه سببی نمی شود، دست بر می داریم.

اشکال: دو تحدیدی که برای ارث زوجین در آیه و روایت آمده مربوط به فرض اجتماع زوجین با دیگر ورثه است، نه به صورت مطلق تا چنین استظهاری صحیح باشد.

۱۰۰. وسائل الشیعه، ج ۲۶، ص ۱۹۶-۱۹۷، باب ۲ از ابواب میراث الازواج، ح ۱.

ادعای سوم: آنچه از مجموع ادله ارث اعم از کتاب و سنت استفاده می شود این است که با وجود وارث خاص نوبت به وارث عام نمی رسد. این ضابطه به اعتبار عقلایی نزدیک تر است و با روایاتی که می گوید امام وارث کسی است که وارث دیگری ندارد<sup>۱۰۱</sup> نیز تأیید می شود. مقتضای این ضابطه، ردّ مازاد به زوجین است. بر این اساس روایات ردّ به زوج و زوجه ترجیح می یابد. عثمان بن عفان و جابر بن عبدالله نیز همین نظر را داشته اند،<sup>۱۰۲</sup> هیچ یک از علمای امامیه طبق این ضابطه فتوا نداده اند.

#### بحث یازدهم:

از حدودی که برای ارث زوجین در آیه شریفه آمده است معلوم می شود که سهم مرد از یک چهارم و سهم زن از یک هشتم در هیچ فرضی کمتر نمی شود، اما در صورتی که همراه با یکی از زوجین فقط فرزند باشد برای شوهر یک چهارم و برای زوجه یک هشتم خواهد بود و بقیه ترکه به فرزند داده می شود؛ چون فرزند به قرابت و رحم ارث می برد. در صورتی که همراه فرزند و یکی از زوجین وارث دیگری هم باشد خواه یک نفر و خواه متعدد، مانند صورتی که زنی فوت کند و ورثه او یک دختر، پدر و مادر و شوهر باشند، شوهر یک چهارم اموال همسرش را ارث می برد، و بقیه که سه چهارم ترکه است به دختر و پدر و مادر داده می شود، لکن از آنجا که این مقدار کمتر از مجموع فروض دختر و پدر و مادر - نصف و دو ششم - است، مشکلی پدید می آید که نظریات مختلفی در حل آن ارائه شده است: نظریه اول: این نظریه، که نزد اهل سنت معروف است و تنها گروه اندکی که همچون ابن حزم آن را نپذیرفته اند<sup>۱۰۳</sup>، می گوید: در چنین فرضی نقص بر تمامی

۱۰۱. وسائل الشیعه، ج ۲۶، ص ۲۵۵، باب ۵ از ابواب ولاء ضمان الجریره والامامة و ص ۲۲۷، باب ۷ و دیگر ابواب.

۱۰۲. الموسوعة الفقهية (الکویتیه)، ج ۳، ص ۴۹ - ۵۰.

۱۰۳. المحلی، (ابن حزم اندلسی)، ج ۹، ص ۳۶۳ - ۳۶۷.

صاحبان سهم که شوهر نیز از آنان است وارد می شود، این نظریه «عول» نامیده می شود. دلیل اهل سنت بر این نظریه یکی این است که مقتضای عدل و انصاف چنین تقسیمی است و دیگر اینکه این مورد را قیاس کرده اند به موردی که ترکه میت کمتر از بدهی های وی باشد.

نظریه دوم: مختار امامیه این است که نقص به سهم شوهر وارد نمی شود و سهم او به طور کامل پرداخت می شود. امامیه «عول» را قاطعانه رد می کنند و آن را باطل می دانند. ۱۰۴

به چند وجه بر این نظریه استدلال شده است:

وجه اول بطلان عول:

الف: فرض تراحم سهام و تجاوز آنها از ترکه اساساً غیر معقول است؛ چون لازمه آن این است که خداوند تقسیم مال را در دو نصف و یک سوم، یا دو ثلث و نصف، یا یک چهارم و نصف و دو ششم و مانند آن قرار دهد و چنین تقسیمی از هیچ عاقلی سر نمی زند تا چه رسد به خداوند که منزله از جهل و عبث است؛ زیرا بدیهی است که وقتی مال دو نصف شود دیگر جایی برای یک سوم باقی نمی ماند. ۱۰۵

ب: در روایات امامیه تصریح به بطلان آن شده است. ۱۰۶

ج: قیاس دین به ارث، قیاس مع الفارق است؛ چون از نظر عقلی مانعی ندارد که دین هر چند زیاد باشد به مالی تعلق بگیرد هر چند آن مال کم باشد به گونه ای که باید مال را بر دین توزیع نمود، خلاف ارث که تقسیم سهام به دو نصف

۱۰۴. جواهر الکلام، ج ۳۹، ص ۱۰۵-۱۰۶.

۱۰۵. جواهر الکلام، ج ۳۹، ص ۱۰۸.

۱۰۶. مانند این روایت: ابو بصیر، قال: قلت لأبي جعفر (ع): ريمَا اعيل السهام حتى يكون على المثة أو أقلّ أو أكثر، فقال: ليس تجوز ستة، ثم قال: كان امير المؤمنين (ع) يقول: ان الذي احصي رمل عالج ليعلم ان السهام لاتعول على ستة، لو يبصرون وجهها لم تجز ستة: (وسائل الشيعه، ج ۲۶، ص ۷۴، باب ۶ از ابواب موجبات الارث، ح ۹).



و ثلث فی نفسه غیر معقول است. ۱۰۷

وجه دوم: امامیه راه حل خاصی در این مسئله ارائه نموده‌اند و آن این است که در فرض یاد شده، سه سهم یک چهارم و نصف و دو ششم با هم جمع نمی‌شوند؛ چون عقلاً محال است، بلکه در اینجا دو سهم با هم جمع شده‌اند یکی یک چهارم که سهم شوهر است و دیگری دو ششم که سهم والدین است و دختر در این صورت به فرض و سهم ارث نمی‌برد، بلکه بقیه مال به او داده می‌شود، بنابراین تزاممی میان سهام و فروض تعیین شده وجود ندارد. مستند این نظریه روایات است. ۱۰۸

وجه سوم: با قطع نظر از روایات که راه حل این مسئله در آن آمده، می‌توان گفت، قرار دادن دو حد برای سهم زوجین در آیه فی نفسه دلالت بر این دارد که سهم زوجین از حد کمتری که برای آنان تعیین شده، کمتر نخواهد بود و در هیچ فرضی نقص بر آنها وارد نمی‌شود؛ چون لازمه فرض نمودن سهمی کمتر از کمترین حدی که بر آنان تعیین شده، این است که آن حد تعیین شده دیگر کمترین حد نباشد.

وجه چهارم: جمله «من بعد وصیة یوصین بها او دین» که پس از «ولکم نصف

۱۰۷. جواهر الکلام، ج ۳۹، ص ۱۰۹.

۱۰۸. این روایات در وسائل الشیعه، ج ۲۶، ص ۷۶-۸۴، باب ۷ از ابواب موجبات الارث آمده است که یک روایت را ذیلاً می‌آوریم: عن بکیر بن اعین عن ابی عبدالله(ع)، قال: الولد والاحوة هم الذین یزادون و ینقصون؛ امام صادق(ع) فرمود: فرزند و برادران هستند که آنان زیاد و کم می‌شوند: (وسائل الشیعه، ج ۲۶، ص ۸۳-۸۴، باب ۷ از ابواب موجبات الارث، ح ۱۶). مراد از «احوة» در روایت تنها برادران پدر و مادری و یا پدری است چنانکه در این حدیث بیان شده: عن الامام محمد الباقر(ع) فی قوله: یستفتونک قل الله یفتیکم فی الکلاله ان امرؤ هلک لیس له ولد وله اخت(نساء، آیه ۱۷۶) انما عنی الله: الاخت من الاب و الام و الاخت من الاب. فلها نصف ما ترک و هو یرثها ان لم یکن لها ولد فان کانتا اثنتین فلهما الثلثان مما ترک و ان کانوا اخوة رجالاً و نساء فللذکر مثل حظّ الانثیین(نساء، آیه ۱۷۶) فهؤلاء الذین یزادون و ینقصون...: (وسائل الشیعه، ج ۲۶، ص ۸۴، باب ۷ از ابواب موجبات الارث، ح ۱۸).

ما ترك أزواجكم ... فلکم الربع ممّا تركن» آمده، همچنین جمله «من بعد وصیّة توصون بها أو دین» که به دنبال «ولهن الربع مما تركتم ... فلهن الثمن مما تركتم» آمده است، دلالت بر این دارد که ارث زوجین و سهم معین شده برای آنها پس از اخراج دیون و وصایای میت است و برای سهم زوجین هیچ شرط دیگری ذکر نشده است، بنابراین برای رسیدن زوجین به سهمشان هیچ چیز به جز دین و وصیت مقدم داشته نمی شود و زوجین در ارث بر دیگران هر چند وارثان نسبی مقدمند، تا چه رسد به وارثان سببی. مقتضای این نص آن است که در هر صورت و فرضی زوجین سهم خودشان را دریافت می کنند.

نکته اول: برداشت چند نکته از دو وجه اخیر: با توجه به دو استدلال اخیر می توان برخی از روایات را که در این زمینه وارد شده، تحلیل کرد از جمله این روایت:

روی عن الامام محمد الباقر(ع) - في حديث -، قال: إن الله أدخل الزوج و الزوجة علی جميع أهل الموارث فلم ينقصهما من الربع و الثمن؛<sup>۱۰۹</sup>  
 امام باقر(ع) در ضمن حدیثی می فرماید: خداوند زوج و زوجه را با همه وارثان شریک کرده و سهم آنان را کمتر از یک چهارم و یک هشتم قرار نداده است.

ظاهر عبارت اخیر این روایت که سهم زوجین را از یک چهارم و یک هشتم کمتر ندانسته و آن را به خداوند نسبت داده، این است که قرآن کریم بر مفاد این جمله دلالت دارد و آیه ای که در قرآن بر آن دلالت کند - جز آیه یاد شده - نیست.

نکته دوم: اگر موارد دیگری را که در قرآن کریم این تعبیر - من بعد وصیّة یوصین بها أو دین - به کار رفته است جستجو کنیم خواهیم دید در نکته ای که گفتیم - یعنی عدم نقصان سهم - با زوجین شریکند. در دو مورد دیگر این تعبیر آمده است:

۱۰۹. وسائل الشیعه، ج ۲۶، ص ۱۹۵، باب ۱ از ابواب میراث الازواج، ح ۲.

مورد اول: آیه «ولأبويه لكل واحد منهما السدس مما ترك إن كان له ولد فإن لم يكن له ولد وورثه أبواه فلأمه الثلث فإن كان له إخوة فلأمه السدس من بعد وصية يوصي بها أو دين».<sup>۱۱۰</sup>

مورد دوم: آیه «فهم شركاء في الثلث من بعد وصية يوصي بها أو دين»<sup>۱۱۱</sup>. در این دو مورد جمله «من بعد وصية يوصي بها أو دين» پس از بیان سهامی آمده که نقصان به آنها وارد نمی شود که مورد اولی سهم پدر و مادر است و مورد دوم سهم کلاله مادری است.

نکته سوم: از مطالب گذشته معلوم می شود، تعبیر «غیر مضار» که پس از این جملات آمده: «... و ان كان رجل يورث كلاله أو امرأة وله أخ أو أخت فلكل واحد منهما السدس فإن كانوا أكثر من ذلك فهم شركاء في الثلث من بعد وصية يوصي بها أو دين»<sup>۱۱۲</sup>، به احتمال قوی برای توضیح و تأکید است و قید احترازی نیست. بر این اساس، تعبیر «غیر مضار» آمده است یعنی بدون آنکه نقص به سهم آنان وارد شود.

نکته چهارم: فرض عول محقق نمی شود مگر در صورت تراحم زوج یا زوجه با دختر و دختران و یا با خواهر و خواهران پدری و مادری و یا پدری. در چنین فرضی در صورت اول فقط نقص بر دختر و یا دختران وارد می شود و در صورت دوم فقط نقص بر خواهر و یا خواهران پدری و مادری و یا پدری وارد می شود.<sup>۱۱۳</sup>

بحث دوازدهم:

آیه «ولهن الربع مما تركتم... فلهن الثمن مما تركتم» دلالت می کند بر این که

۱۱۰. نساء، آیه ۱۱.

۱۱۱. نساء، آیه ۱۲.

۱۱۲. نساء، آیه ۱۲.

۱۱۳. جواهر الکلام، ج ۳۹، ص ۱۰۹-۱۱۰.

در ثبوت سهم یک چهارم و یا یک هشتم برای زوجه، تفاوتی میان یک زوجه و چند زوجه وجود ندارد، در فرض یکی بودن زوجه که سهم وی معلوم است و در فرض تعدد زوجات، همه همسران در این سهم شریک خواهند بود.<sup>۱۱۴</sup>

#### نتیجه

۱. از خلال مطالب مطرح شده در این مقاله وسعت دلالت آیات مربوط به ارث زن در بعد تشریحی و تحت پوشش قرار دادن بسیاری از فروع و مسائل فقهی مرتبط با قانون توارث زوجین با قطع نظر از سایر ادله همچون سنت و اجماع، معلوم شد به ویژه در بحث های ششگانه اول که اصل موجب بودن زوجیت برای ارث و حالات مختلف ارث هر یک از زوج و زوجه و فرزند بیان شد.
۲. در این بررسی ثابت کردیم که مجال های استدلالی وسیع و عمیقی در این موضوع وجود دارد که می توان آنها را مطرح و در اثبات و نفی آنها بحث کرد، همچون مباحثی که در بحث هشتم در باره وجوه متعدد استدلال بر مشارکت زوجین با دیگر طبقات ارث مطرح شد.
۳. کوشیدیم در بررسی آیات ارث مباحث جدیدی را بگشاییم، همچون وجه های سوم و چهارم از بحث یازدهم که در آن ثابت کردیم می توان با اتکا به قرآن با قطع نظر از روایات، مشکل عول را حل کرد.
۴. همچنین کوشیدیم در پرتو آیات ارث فهم جدیدی از برخی روایات ارائه دهیم. این شیوه می تواند تغییری در روش تقلیدی شایع ایجاد کند که براساس آن فقط باید قرآن را در پرتو سنت فهمید و نه بر عکس، علاوه بر نکات و مباحث پراکنده دیگری که در این بررسی آمده است.

۱۱۴. قلائد الدرر، ص ۳۵۰.